٥٤٣٠



کرده و باحلام مختلفه در رؤیای متفاوته و انعال مفراح
و مرکب هوداج و رونق داده سبحان من تحیر العقول عن
ادراک ذاته و تولد الفحول عن معرفة صفاته و هزاران
هزار تحف تحیات نثار مرقد منور صاحب احلام نیکی
رسول الله و خاتم النبیین و ایثار مشهد مطهر لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
فتحا قریبا و ان محرک سلسله وجود و منشی کارخانه بود
و ان محرم سرادق عز و تمکین قایل کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین باد صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین اما بعد
چنین گوید حقیر فقیر الی الله العلی نظر علی که چون از بعضی

تصانیف سنی و نحوی و وطنی فارغ گردیدم بخاطر این حقیر رسید
که تصنیفی قلیل اللفظ و کثیر المعنی در علم تعبیر خواب بیاورم
تا طالبان خوش آید و بناء آن را بر جمل اینشی نهادیم تا آسان
شود و آن بر مقدمه و بیست و هشت باب و خاتمه قرار دادیم
و این کتاب را موسوم بتعبیر النظر نهادیم و در همه مواضع سعی
در اختصار لفظ و استکثار فاید آن نمودیم تا استکتاب
آن بکاتبان و طالبان آسان شود والله التوفیق و علیه
التکلان مقدمه **مقدمه** و آن مشتمل بر دو باب است **باب اول**
در حقیقت رؤیا و آن معجز حضرت یوسف ع بود و دیگر
نعیران خاصه انها که مرسل بودند که ایشان در رؤیا مشاهده
مینمودند قوله تعالی لهم البشری فی الحیوة و در قصه حضرت

ابراهیم

ابراهیم فرمود انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر قد صدقت
الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین و ابوبکر اثری را تعبیری که
بحضرت مصطفی ص رسید در خواب دید که ملکی از نزد خدای
تعالی نازل شد و گفت و لکن رسول الله و خاتم النبیین
و آنچه در شب معراج در رؤیا آنحضرت مشاهده نمود
قوله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتد
خلن المسجد الحرام الی قوله فتحا قریبا و آنچه آنحضرت فرمو
دند که خیر جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة یعنی
خواب صالح جزوی از چهل و شش جزو اخبار پیغمبری
باشد زیرا که خواب پیغمبر در شش ماه اول بعثت او امرا
در رؤیا مشاهده نمود و مدت بعثت ۲۳ سال بود پس نسبت
۶ ماه به ۲۳ سال نسبت ۱ به ۴۶ بود بابت و آنچه فرمودند

کما الرؤیا جزء من النبوة المقصود باب دویم در انواع
رؤیا وان شش نوع بود ۱ خلطیه ۲ خیالی ۳ اضغاث
۴ غذائیه ۵ دهنیه ۶ حقیقة اما خواب خلطه
انست که در بدن یکی از عناصر واخلاط غالب شود خواب
مشابه دیده گردد مثل خون در بدن غالب شود خوابهای
سرخ ودرختان خوش اینکه با خلط زیاده شود شمایل
وصور میمنت بیند وخلط صفرا غالب شود جنگ وجدل
واشیاء آتش با حضرت دیده شود چون شعل ونیران وخلط
سودا غالب شود فزع وترس ومواضع سوداویه مخوفه
بیند وخلط بلغم غالب شود فزع وترس الها در رودها وموا
سفید مشاهده کند وقسم دویم خواب خیالی باشد انست
که

که فکر بسیاری کند در امری چون بخواب رود همان قسم خواب
بیند وقسم سیم خواب آشفته باشد وان انست که خواب
چیزهای ترسناک ببیند چون کابوس که عوام سکاچه گویند
وقسم چهارم خواب غذائیه که از اجزاء اغذیه فجع حاصل میشود
چون باقلا وسیر وعدس وبادنجان وقنبیط ولحوم کثیفه
واغذیه غلیظه یا انکه افراط در طعام لطیف کرده پنجم
خواب دهنیه است وان انست که ذهن با حادثه زردی
داده باشد بعد از آن زمان از حوادث خوابها بیند
وقسم ششم حقیقی باشد انست که طعام لطیف حسن الکیموس
معتدل المقدار خورده باشد وبا طهارت بوده وغیر
حایض وجنب باشد واکثر رؤیای صادقه از ان بظهور

نسخه اسهال درخت
بیست نبد اگرفته و
یکبید دیگر بیست نبدا باحسنی اگو بیده
بهی دو دیگه کلمی
درد
اندخته ستید
درهم ۵ [illegible]
آب جوشیدا
ده و نیم
عدد ببرا یرا
یر جوشداده
تا شده پیچ
درهم آیند
وفرو د زکو
زد تا سرد
شوط و بعد
یکه قت جای
بخورد مجرب
این [illegible]

و تجربه رسیده باشد و بدانکه صداقت رؤیا منوط
بطالع تولد است کما ثبت فی التنجیم و اثر در ایام و ساعات
سعد دیده باشد بدان پنج قسم قسم اول غیر صحیح و قلیل
التاثیر میباشد و قسم آخر صحیح و ماثر بود و الله اعلم از اسد الله
الغالب علی ابن ابی طالب ع روایت کرده اند که در هر شبی
از ماه عربی که رؤیایی که دیده شود اثر مختصه دارد
و آنست که هر چه در شب ۶ و ۷ و ۸ و ۲۲ و ۳۰ دیده شود
انجاب صحیح است و در شب ۱ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۵ و ۲۶
و ۲۰ و ۲۹ در این شبها خواب درست نباشد و در شب ۲ و ۳
و ۲۳ و ۲۴ تعبیر بعکس باشد و در شب ۴ و ۵ و ۱۱ و ۱۲
و ۱۶ و ۱۷ صحیح بود اما اثر بتعویق باشد و در شب
۸

۸ و ۹ و ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۷ تعبیرات همان ظاهر شود **باب سیم**
در مدت تاثیر رؤیا بدانکه احلامی که در ربع اول شب
دیده شود یکسال و ربع دوم دیده شود شش ماه اثر کند
و ربع سیم یکهفته و ربع چهارم همان روز مثلا اگر کسی
در ربع اول شب ببیند یکسال شاد شود و یا آنکه دیدن
معشوق در ربع آخر شب ببیند در همان روز از آن
خبری شنود یا خود شرا ملاقات کند و بقولی دیگر
ربع اول ماه را روزه گرفتند کمتر از هفته و ربع دوم
ماه هفته بود و ربع سیم ماه بود و ربع چهارم
سال بود و بعضی استادان ربع اول را آحاد و دوم
را عشرات و سیم را مات و چهارم را الوف گرفته

اما باین حساب ارباع لیلی را ابتدا از طلوع صبح الشب
گفته اند بعکس ماه و در احلام نهاری ابتداء آن ارباع
از صبح کنند باب اول در دیدن ابجد اولش الف باشد
ارباب های بهشت هستند که هر که در خواب اشجار بیند
که در زیر سایه درخت میوه دار باشد نعمت حلال یابد
ولی میوه بسیار باید بود و میوه تر روزی حلال باشد
و گاه تر مال و نعمت رسد و هر میوه غیر اینها بیند ساز
کار خانه خود شود آب صاف روزی حلال و آب تیره
عیش ناخوش شود و آب بسیار خورده وارث سلطان
شود و لشاهی رسد و الاموال و نعمت بسیار یابد و
بزرگ جی شود و آب صاف از حلقش بیرون اید
واعظ

واعظ شود و آب تیره از حلقش بیرون اید بخشش نزد مردم
ناروا گردد و باب صاف غسل کند از گناهان پاک شود
و اگر غرق شود نعمت عظیم یابد و اگر بیند آب تیره صاف
شد عیش ناخوش خوش شود و شاد و خرم گردد
هر جهت آب صاف عیش و خرمی باشد و آب تیره غم و محنت
آتش در خواب بیند که افروخته اند در خشم عظیم افتد
و آتش بیفروخته غضب و بیماری باشد و اگر بیند که
طبخ طعام کند جمله کارش بصلاح اید و اگر بیند که
آتشی بران افتاده بعضی مبتلا شود و جنگ کند و
ندامت بیند و هر نوع آتش حذر کند اکثر نفع

ببیند که در دست دارد شادی و راحت وانگشتر فیروزه وسعت

در امور باشد و ببیند که انگشتر یافته است بزرگی و مال

و نعمت ببیند و اگر ببیند انگشتریش شکست از خویشان او

یکی بمیرد و هر نوع انگشتر ببیند بر دشمن ظفر یابد و شاد

و خرم شود و مال از غیب یابد و گمکرده را بیابد اسب خواب

از اسب افتادن بیند و هر نوع ببیند زن بخواهد یا کنیزی بیابد و خرم شود و اگر ببیند

دیگر بیند مال و فیروزی یابد و خرم شود و اگر ببیند [illegible]

که اهل شده اهل شد عاقبت و آخرت آن خیر شود و دولت

یابد آسمان گشاده شد فراخ روزی شود آفتاب دیدن

مقرب سلطان یا قاضی یا حاکم شود یا عالم گردد آب خوردن

مراد و نعمت یابد آب افتادن نعمت و نیکی و روزی یابد آب

شدن

شدن بر دشمن ظفر یابد و عیش کند در آب شنو کردن دوشن

بود آب حلال و تیره مال الحرام یابد و از آتش چیزی بجستن و آتش

آتش بیند و دود خیال ملی زغم د[illegible]

یابد آتش افروختن مال بسیار

آتش خوردن مال حرام یا[illegible]

خوردن سخنان ناخوش شنود و آتش نا دروغ بود و آ

بی دود فرح باشد در آتش شدن تباهی دین باشد

آسیا دیدن مرد را توانگری و مال بسیار باشد و زن را

شوهر بود آسیا خراب کردن روزی تنگ شود آب

زمزم میزد از تشنگی قیامت خلاص شود استخوان دیدن

امید زن و فرزند و مال بود آماس و درد غربت و [illegible]

بود انگشت مال الحرام و خصومت باشد و ببیند که آتش

او را بسوزد مصیبتی باو رسد و از نسبت غم خورد

و با مال الحلال خویش نفقه کند و از گناه بیزار بوند

کند انار مال حلال بود و شیرین ان بهتر از ترش باشد
در خواب انگور مال و نفع باشد اگر خیر کنیز و مال بود افتابه
و مس کار بد کند و غم برد انگشتری دین و عزت ظفر و دولت
باشد و قرآن حفظ کند بسر بیند خواب دیدن ایینه
در رحم پسر باشد و شادی بیند ابریشم عزت و دولت
بیند اتش در بازار خیاطان افتادی اهل بازار از سلطان
بد بیند اسمان بیند که در هاش گشاده شد و ملائک
تسبیح میگویند زاهد شود اهو در خواب بیند که گلوی
اهو ببرید دختری ایدش با اگر فرزند شود ابری
اید اژدها دشمن قوی بود و اگر بیند که اژدها ان بخود دید
دولت عظیم یابد ابلیس شیطان دشمن بوند اهنگر
ببیند

بلند مرتبه پادشاه گردد اب روشن مال ایشان حلال و آب
تیره مال بمشقت باشد انگشتر نقره ببیند که در دست دارد
از جانب ملوک مرتبه بلند یابد انگور نفع یابد انگور
سیاه از دوستان بود انار وسعت روزی باشد و چند
از کسی یابد اسب دن محنت کند و مرادهایش بر اید
و اگر بر اسب سوار بیند خود یا پادشاه یا حاکم و محتسب
شود و همه مرادها برسد استر تاجر شود اهو فرزند
نرینه یابد باب دویم در بیان دیدن ابجد در احلام و بال
بیغمبر در خواب بیند کار دنیا و اخرتش بخیر گردد و اذ غمها
بیرون اید و اگر محبوس باشد یا داشته باشد خلاص
شود خاصه اگر باد و یار انش باشد با تلی نعمت با فتحی از غیب

سکه
خناق که
برای خناق که شد
انزروت کنند
گلو در ...
رد باهم در یابم
اصل السوس
خمیره را با رسول
برابر پخته کنند بیان
تا ترکیبا شد و بخورد
و غرغره کند
چهار پنج روز
تا خوب شود
مجربست انشا
الله تعالی

باشد باد دید که از دهان بیرون دمد با خلق دشمنی
کند واگر بیند که باد درخت را افکند پیشوای آن شهر
بمیرد واگر بیند که شهری یا مناره را خراب کرد پادشاه
اندیار بمیرد یا بقتل رسد و هر نوعی دیگر بیند قحطی باشد
در خواب باران و علامات سماوی ببیند در خواب دلیل
قحطی باشد واگر بیند که اندک اندک میبارد از جیف
و گفتگو در میان خلق پیدا شود و آخرش خیر باشد
واگر بیند که ژاله و باران باهم آید نعمت و راحت در میان
مردم پیدا شود و هر نوعی دیگر بیند نعمت و راحت
و صلاح در مردم ظاهر شود بریدن اعضا و نقصان آن
اگر بیند که ذکرش بریده یا معدوم شد پدر یا مادر یا کسی

عزیزش

عزیزش بمیرد واگر بیند که دست و پایش بریده شد کثرت
و جمعیت عظیم یابد واگر بیند که دست و پایش افتاد فرز
ندش مانند آن بمیرد واگر بیند که چشمش را برکندند
یا کور شد همه کارش نیکو شود واگر بیند که موی سرش را
بریدند جمله مهماتش نیکو شود واگر بیند که موی
سرش را برکندند یا بتراشیدند میان خلق رسوا شود
و بریدن بینی در خواب چنان باشد و هر نوع دیگر بیند
خود را در خواب عزت و دولت و رفعت بیند پیدا شدن
ببیند که مرده است چنان نماز شود که از تربیت آن دست
بدارند بهشت دیدن سرور و فرح و نعمت باشد و آمدن
و لذات و برکت بود باران دیدن رحمت و برکت و نعمت

وشادی وفراخی رزق بود واکر مرده فاسقی بیند در بلاد
عرب بیماری وقحط افتد باران آهسته دیدن رحمت
باشد واکر باران وباد ومشغله بیند یا کرد باد وباد یکی
باشد بانشه بیند چو سلطان بود باران برق رعد
با هم بیند بیم وفزع باشد در شب واکر روز در خواب
بیند نعمت وراحت وشادی وخلاصی از غم بود
واکر باران بغیر وقت آن در خواب بیند بلا ومصیبت
باشد بر فتح بیند که جمع میکرده مال بسیار جمع کند وعیش
نیکو شود باران باهیبت بیند که جای در آن موضع
لشکری آید یا قحط یا مرگ مفاجات پدید آید بزرکان
بیند نیکنام وعزیز کردد بیابان دیدن مال بسیار

ودرجه

ودرجه بزرگ باشد واکر بیند که از بیابان بیرون
آید از غم بیرون آید باغ بستان بیند زن صاحب جمال که
روزی اش شود وزندکی بعیش وطرب بکذراند بزد
ومهتری شهر بیند که ویرانه است ده هزار دینار
یا رنج یا دشواری یابد بستان بیکسه وزن دیدن زیبا
دلی عزت وجاه باشد پای مردم دیدن سعی طلب
مال وزن باشد پشت مردم دیدن برادر ودولت
وقوی باشد وایمنی عقل بود اکر بیند که بلغم بسیار
انداختی مرضش آزاد شود پوست وشکم واستخوان دیده
روزی حلال وتونکری باشد پالان زین وهایم
دیدن وسخن گفتن کار دبالا کیرد وبلندی وعزت

ودولت باید برده دیدن سلطنت وبزرگی وحشمت

بود باکره دیدن مال باید برنج وادد فرزند وبند

کانی دراز بود پادشاه دیدن ولایتان زیاده

کرده پیراهن دیدن تن درویزی حلال وخیر

وبرکت ونعمت بود پیسر مال حلال بود باران سلامت

حرب وفتنه بود واگر ببیند که پادشاه بمجلس امدی

ظلم وجور بشهر شاید بریدن دست وپای درخواب

ببیند با اروی جدا شود ایمانش قوی کرده وعمرش

دراز شود بربط وساز دیدن دران خانه ماتم بود

پل دیدن از غم رهد وفرح یابد واگر پل از خشت

بجنگ

بجنگ باشد عکس دین باشد وبزرگ کرده دبرید دیدن در

در هوا سفر بود بقولی دیگر پریدن از جائی بجائی

غلبه صفرا بود وبالا رفتن وپائین آمدن باسفل دلیل

مرگ بود واگر ببیند که بازامد سفر کند وبسلامت

بازاید وپریدن مثل مرغان بقولی دیگر پادشاست

وولایت ومال یابد بریدن از سرای بسرای دیگر

توبه باید کرد بریدن از بامی بر بامی ودیواری

بدیواری دیدن سفر کند با ازکاری بکاری کرده بود

ولتیهی رود بهایم وحیوانات ببیند که با وسخن گفتند

او را کاری عجایب پیش اید واز انچه که طمع برید بود

بد ورسید چنانکه عجب ماند وعلم وادب حاصل کند

وعزیز ومعروف شود بریدن کلوی کسی بیند بو انکس

جور کند باما لیش بیوند بزغالهرا بیند که کشت

مصیبت بیند سبب فرزند بود دنبه بیند مردم عالم

دشمن او شوند وحید سر بند بیتر دیدن لشکر ومال

حلال بود بری بیند بچو بر باد کرد که مردم مراد ازواه

بر بت بیند که میشکند بر دشمن ظفر یابد ومراد ادای

بکیرد بالان دیدن بد بود صدقه دهد باغبانی

دیدن مال وفرزند بود اکر بیند که بر بار نشستی

عزت ودولت یابد باز سفید پادشاهی قوی کند

وجنگجوی

وجنگجو باشد ومال وپسر بود واکر پادشاه بیند

که باز از دست او بر پرید وشکار نکند بهمند بد

سستی ملک از دست او برود وحکم شاهی مثل

باز باشد یعنی مملکت عجم بکیرد بلبل بیند خوشخو

ونیکو روی شود واورا دوست دارند وبط

دیدن مهتری کردد وبیند نعمت بسیار بود

بود وبلندی سوار شدن مرتبت او زیاده

شود وبمراد رسد بادام میراث بود وبوزینه

دیدن خوشی بود برهنه دیدن از خلق

بی نیاز شود بریدن اعطا بیند فرزند یا قوت مش

بمیرد بر کرد خود بلندی بیند مرتبه او بلند
شود بلنک بیند او پادشاه یا حاکم نیکی بیند
باب سیم در دیدن انجه اولات باشند
تراشیدن عاقبت نیکی بود اما از کارهای بد
حذر کند ترازو بیند که درست راست
بارد حاکم شرع و منصف کردد تل دیدن
بافتن ملک و ظفر بود و بر سر تل بیند که ایستادم
بولایت و مهتری رسد ترازو بیند که سنکاست
قاضی شهر معزول کردد یا بمیرد شود معتمدی
کردد میان قوم خود تریاک مال و منفعت بیند

حلال

حلال بود ترشیها دیدن بیمار باشد تازیانه بیند
که بر سر کسی زدی بعد ده تازیانه درهمی یابد
واکر از تازیانه خون بیرون اید بعد دان بروی
دروغ نبندند ترسا در خواب دیدن ظفر بر
دشمنان بود واکر اهل دنیا باشد بر مال دنیا
حریص کردد تنبهو دیدن فراخی روزی و دولت
باشد تیر دیدن والت حرب بیند مرتبه بلند
یابد از سلطان باب چهارم در دیدن انچه
اولات باشد تنا بیند کویند امری عالی آن

ازان سر زنند که مردم تعجب کنند باب پنجم در دید
بدن ابجد اول آن ج باشد چاه بیند در خواب
کذاب کشیدن دروغی با عالی نفع بیند چراغ
روشن در دست بلی بر خواند با مجلس دارد اورا
بیرون آید اگر در غربت باشد بوطن آید و قاضی
انبیقی عادل کرد و اگر سزاوار مهتری باشد
منصب یابد و اگر درویش بود توانگر گردد و اگر
بودک باشد نفع بسیار یابد یا کنیزی نیک جمال
وخوی و سیرت عجز چنم بود بصر و مال فروزن گردد
چوب دستی نیک بود اگر چه برای سوختن باشد

درست

چوگان

چوگان جنگ و خصومت بود جمعیت بیند که سر گشته
است شاد و خرم شود جواهر شرف دنیا و آخرت
دا بیند و بخت باشد چادر با اسباب خود جمع
شود جامه سفید بیند تقرب بخدا یابد دجا
مه سرخ شاد و خرم شود جامه زرد یا کبود
رنجوری بود جامه سبز نعمت حلال بود و اگر بیمار
در خواب بیند که جامه سفید پوشید البته بمیرد
و باقی انواع عزت و عافیت باشد چاه آب نا دیدن
غم عظیم باشد جلاب بر رود ده و ماشدان که کلفند

کوسند دیدن وخوردن دین پاك وعلم وادب وعمر
دراز ومال حلال باشد جامه پوشیدن جامه
سیاه برای عادیان زیادتی عزت وعشرت باشد
وغیر اعادیرا غم واندوه بود جامه سبز صلاح واسودگی
باشد جامه زرد بیماری وعلت بود جامه کبود
صوفی ومسافررا نیك بود چادر زنان پوشیدن
دین ومال بود چوگان زدن مال مراد غنیمت
باشد چو آب نو بسیار نیك باشد وکهنه بد
باشد جنازه میت خواه خود وخواه دیگریرا
عزت ودولت باشد واگر از جنازه افتاد معزول

کردد

کردد جنازه برداشت خدمت سلطان کند
جنازه بدر بیند کدران در آید فرزندی پسر آیدش
وعلتهای رفته باز آید جنگ خفاند جنگ وماجرا
بود جوال بیند که چیزی در آن میکنند آن چیز
گران شود واگر بعکس بیند ارزان شود
جادوان دیدن دشمن بود واگر او را کشتی
مال یابد ودشمن فنا شود جوش دیدن هم
دشنیدن رفیق بود چاه افتادن اگر با آب بود
نفع یابد وبی آب مکر وحیله باشد جهود طفرب
هودن بود اما نعمت بد باشد جو آهن قلع بود

جغرات مثل روغن وغیره فراخی نعمت باشد

جو دیدن افتادن باشد جامه سرخ سیاست پادشا

بود و جامه اسمانی زیادتی نعمت بود جامه شستن

بیند از گناهان پاک شود باب ششم در دیدن

انچه اول ان ح باشد حمام رفتن بیند

که مرد از گناهان پاک شود و عزت یابد

جوری رفعت و نعمت باشد حوض بیند که اب

خورد توانگری و دیانت یابد بقدر بزرگی حوض

و اب برداشتن چادر باشد حمد و ثنا بیند که کسی

او را میگوید مال بسیار و فرزند نیکو یابد حمام

بیند

ببیند که تن شوید با غسل کند از غمها خلاص گردد

حج کردن پادشاهی و شادی بود حاجیان بخواب

ببیند که در موقف حاج فرود امدند هر حاجتی

که دارد بخواهد که روا شود حلق بریدن بخواب

سلطان اید حجامت کردن سنت پیغمبر بجا اوردن

است حجله دیدن زن نیکو روی و خوش

طبع و توانگر و پاکدین کند حیوان ابی روزی

حلال رسد حلوا فروش دیدن خوشی بود

حامی ورک زدن با مردم بد سر الفت کند حما

ببیند از غم خلاص شود حلوا بیند مرد منش تنا

گویند و دولتمند گردد **باب هفتم در بیان دیدن**

آنچه در اول ماه باشد در خواب دیدن خدا تعالی

در آن شهر عدل و انصاف و خیر و برکت بسیار شود

و فرح بیند و مال و فرزندش بسیار شود خون رنق

اعضا مال الحلال و توانگری باشد حج بیند که

خریده است نوکر پادشاه گردد و اگر بیند که فروخته

است زیانی یابد و اگر بیند که از خانه افتاد بالکل

خود و خدمتکارانش نافرمانی کنندش و هر نوع

دیگر بیند فرزندان و خدمتکارانش نافرمانی

کنند خراب شدن خانه‌اش بیند عاقبت

بمشقت

بمشقت مال پیدا کند خشت پخته دیدن سخنان

ناخوش شنود کارش دشوار شود خشت خام

از بزرگان و زن نفع یابد خانه را در گشادن

زن بیند شوهر کند و مرد بیند زن کند و بیرون

حاصل آید خاکستر مال الحرام و سافته رسد خون

دفتی اگر صالح بود فرح از غم یابد و الا بد است

و سفر کند بمقدار خون زینت و خون بیند که

تمام از تن آن رفت مرگش نزدیک بود خون

شیرین مال الحلال بود و ترش آن بدن و غم باشد

خشک قوت باشد و باو رسد خرما مال نفع و مرتبه باشد

خانه ساختن در هوا از جنت کل فریفته شود

بدنیا خرگوش ببیند که افتاد و اندامش شکست

در فراغ اند خوک بخواب ببیند که با ان الفت گرفت

صلح با دشمن باشد برای مصلحت و اگر ببیند که گوشت

خوک خوردی مال حرام یابد و در کار خدا کاهلی

کند و اگر بر خوک سوار شود سلطنت یابد

و کارش بالا گیرد خنس در خواب ببیند زنی

بسیار بدخوی کند و اگر خنسی از اندام خرس گرفت

مال حرام یابد خرخنک ببیند بر دیگرا مفهود کند

بلا

خنده کردن بخواب اگر وه ببیند صدقه دهد تا از

ابی

ایمن گردد خون کم کردن شد رهی باشد خرگوش د[ختر]

در خوانداید اورد و دولت و عزت ببیند باب

هشتم در باب انچه در اول ان د باشد اگر دس

خواب ببیند که دیوانه شده است غمگین و مهموم

شود دیر بواد ایستادن از اشیاء بهره مند شود

دختر شدن مال حلال یابد دیوانیان و اهل

نماز دیدن بازگشت بدرگاه خدا باشد و باک شدن

از معاصی دیوار مال حلال بود دیوار عمارت

کردن نیک بود دیوار بد بواد قایم کردن انکس

انکاری بکاری شود فرو دامدن دیوار خانه

رسیدن مصیبت و مرد سنت خواه خود خواه صاحب

خواندرادگان دیدن توانگری و مال بسیار بود
زن بیند شوی کند و عیش یابد و طعام مردمان
کند دست مردم اقوام و بزرگی رسید دندان
پیش افتادن مصیبت و صفرا بود دهن
خشک شدن تنگی روزی باشد دمل و سوخ
و مثل اینها که زیادتی بدان کند مال و عز و جاه
باشد دیدن حیض مرد از زن و زن از شوهر باشد
دیگران دیدن زن و کنیزک صاحب جمال باشد
دود فتنه و غم باشد دشمن بیند که او را همی
خوردی از جهت زن مصیبت بیند و از دشمن
ضرر کشد و از گناه بر زن توبه کند درخت
نفع

نفع و بزرگی بود درخت میوه دار عزت و نعمت
باشد درخت مطلق مال بود درخت که برگ
ازان ریزد مال و نفع رسد دارو دیدن مستی
و حرص باشد دروغ دیدن و خوردن پشیمانی
بود درم و دوات مرد انرا مال حلال بود دولت
و نیکی بود و مرد زنان را خواری و ذلیلی باشد درم
سفید دیدن و یافتن مال حلال بود و سیم غلام
و ترویج داد ازان شدن سخنها باشد و اگر درم
بهار و تابستان بود دری هزار درم یابد اما
در تابستان کمتر بود دینار بیند که دم کردی هر نوع
که باشد از غم فرح یابد یک دینار دیدن دیو

باك دعلم نافع ومال بسيار بود دستار ديدن سلطنت
وحرمت وسفر وولايت وعز وجاه ودولت بابد
دختر كرفتن مراد بيابد وكند ودوكدان زن
صالحه وكد بانو ومستور بود دام آمادن مكر وحيله
بود دجال وجادو دان دشمن بود واكر بيند
كه ابنا را كشت دشمن ناچيز كرد ومال بسيار
يابد دجال بيند دروغ شود دجال ديدن
فتنه بود بدان موضع كه ديده است دراج ديدن
زن نيكوروى ونيكو كند باب نهم در بيان
ديدن انجه مرادش زيبا شد اكر بيند كه ذكا هم
دساند نعمت يابد ذكر مردم بخواب بيند فرزند
ابلهى

ابدش واهل بيتش زياده كرده واكر بيند كه
ذكرش فرج شدى دشمن عظيمش بميرد با — با معدوم شد
دع شود باب دهم در بيان ديدن انجه در
رهانيد
اول ان رعد در خواب ديدن خير وبركت
باشد رعد برق باران باهم بيند كه فرج كند
نعمت وراحت وشادى وخلاصى از غم باشد
راحت اسلام ديدن كفر وضلالت بود زيك
ديدن كار بحظر كند واكر بيند كه بريك
رفتى برنج ومشقت افتد روغن مكر وبيمارى
ركوع وسجود كردن نزديكى عذاب باشد رئيس
كم شدن خوارى وضلالت باشد وسجود بد

شود دیدن درآمدن با اندام زیاده شدن
ان مال بسیار و برکت و نیکنامی و ظفر بود دیدن
زدن اندام مشغولی از قبل زن بود رشته
درآمد به اندام مال و نفع باشد ریحان
شادی بود رزق بیند که بان سخن گفت
باغ با غا لطف کند روباه بیند مردی غدار
و مکر کند دنگر زدین حرص و ناصبوری باشد
دیگر زن با مردم بد الفت کند ریسمان رود
بسیار بود روغن اندک رنج بود روباه
بیند حرامزاده او را قصد کند باب یازدهم
در بیان دیدن اعضا در اول زن مرد جوان

بجهة زهر نیش عقرب باید مغز گردو را
دانه او را در شیر
زهر از بار بخواند و بعد از
خطم او را قرص شرسی
بیز دو فاطم با
بحسی بخواند و ماطعان
بخوراند یک دانه
بخورش بخورد و بعد از
خطم عقرب را به بیند
و جوی در بالای عقرب
بگذارد و ان مسطر را
بعض نوشته دو دفعه
زیاشد
بیک نفس بخواند
و در بالای عقرب بدمد عقرب ساکن شود و هر ان گاه که هر جا عقرب برند

که انگشت صابه از آب دهن خود تر کند و بر جای عقرب زند ۱۵۰ بار ...
بخواب بیند بخت و دولت و اسودگی باشد زن
پیر بخواب بیند پاک شود زن جوان شادی
و عیش بود زانو مردم دیدن بسیار شبک باشد
زین دیدن بلندی و دولت باشد زمین ادرا
بگرفت از جهد زن غم خود داد را مصیبی رسد
از قبل زن یا مال حلال باشد خویش نفقه
کند یا از گناه خویش توبه کند زهره خوب
دیدن و خوردن مال حرام بود رز بسیار
بیند که کمکرد یا بخشید و مثل اها ادغم خلاص
شود و بیمار صحت یابد زندان بیابد که درآمد
مراد دنیا بیابد و مرتبه گیرد زندان مفتوح

بسم الله الرحمن الرحیم
شکر تی شکر می شکر او یا
حی یلتی جاما شکر یه منی
حقا گر یکت نکت بخاری
یام راجحی لا جبا نار
هیا گیتی توبر حقا لو دیا لو
زمیلجح یا فا لو یا لو
زمیلجح

جواطر قبول کرد یا کرد این آست
اگر خواهی وقتی خوش مزکی
کنی نکاه بر این اصول است
این اصول را بالدیک نمک
ببیت و یک بار بخواند در روز بیه
باشد و مشغول خود دل باشد
و با کس سخن نکوید و در عین
خوردن کرد باد را ببیند و
و نزدیک اورد و نمک را
در کرد باد بیند از دو خود
چشم خود را در کرد باد نماید
و تماشا کند سنگی نظرش
بیاید و سفکرد در نظر بیارد
و چشم خود را بپوشد

زوکره رسید مال الحلال کرفتی نشود بوده کور
زر سرخ بوده سختی بلا که زلزله بوده نیکی دیدن
کمربا ببیند حامله زن کرده نظام کارش ببیند
باز دوازده هم کرند و خوش ابا انسان کرد صحبت ن
اگر ببیند کا سنی شد دراولان انجیر دیدن بیابد
خریر میکند مشورت سخن بان سلطان که
فرزند یابد برابر است دلیل دیدن ستاره کرده
دارای ن خزینه و زندان یا علما یا کرده پاشا بابند
افتادی کارش بر ستاره که ببیند بخواب جنبی جنب
ان منسوبان از بابا یا پیری یا شود معزول
و میهمان زمین پنجشنبه کوکب کرده مثل مشتری ببیند قاضی یا امام باعادل
و بانکهت صالحه سکرکرا در زمانی بکشد و چشم را باز دار شکر را
در نظر داشته نشسته در وقت یک رو میهمان سکرا سعد

در نظرش ... بر بالای کاغذ نقش کند و اسم شخص مطلوب
در پیش ... همان اشکال بنویسد و در زیر پای شخص بگذارد و تماشا کند

دجانب تو کجا دزد مال الحلال سنک شود
خلاص دغ ببیند تراشیدن سر برهکان باشد
برهکان دیدن جدا شدن سرا که بیند اکر و شود
نیک بسیار دیدن مردم ساق دانند دو
مال بدن زدن سوزن ملتی خیر حضوری بود
مثل قبه و سرا پرده باشد جاه و علم و غیره
و اندوه غم بود مسوده غیره و اکر بود زرکی اهابو
خوردند اجرا سباع که ببیند اکر و بود زندان و
نفقه الحلال و مال زن جهد از ببیند مصیبت
دیده سرخی کند تو بدل به زن گاه از و کند
فرزند لحر بوده اندوه شکسته سم بود مال

افسون نشیب
بسم الله الرحمن الرحیم
الله أَنْتَ عالمٌ
كَرُّ وكرّ اوي فاتوا
يا صدق كُلّ
طلبت سراوي
كُلّ كندن وهلبن

باید سوزن دیدن مراد بود سلاح دیدن
نفع و مال و فرزند بود سنجق دیدن دلالت
درازعمری بود سوگند خوردن توبه باید
کرد و اندوه رسد سرود گفتن و شنیدن
که خوشحال بود گوینده غم بود و سخنان نا
خوش شنود و کاری را صنعت کند سرود
اندک شادی بود سگ دیدن باید اصلان
صحبت کند و اگر سگ را دراند زد طعنه
دشمن شنود سراج بیند داست گو شود سلطان
و امیر و رعیت را دیدن ابو ابراهیم از حضرت
پیغمبر روایت کرده که بر مرادی عمر پادشاه
وهم

وهم باشد سیلاب راحت بود سیم دیدن
رنج بود باب سیزدهم در بیان دیدن انچه در اول
ان آ شتر دیدن سفر مراد بود با غم و اندیشه — شین باشد
بسیار شیر بیند که سوار است اگر وارث سلطان
باشد به پادشاهی رسد و الا توانگر گردد و اگر گرفتن
با سیم مال رسد و هیکل شراب خوردن دانائی بود
شمع دیدن توانگری بود و مرد را زن و دختر را
شوی رسد شمع در مجلس یا در شهری بیند نامی
و حاکم منصف گردد و بسیار رنگ شهر دیدن
عیش بود و شهر و شهرستان ظفر بر دشمن باشد شیرینی
نفع بود شراب خوردن توبه کند شیر دوشد نفع

وراحت بود شیر آهو مال حلال بود واکر بز باشد
مال حرام بود شیر خرکوش مال حلال بود و شیر
مال و ولایت بود شیر سک فزع و مال حرام بود شیر
کربه مال و بنده رستی بود شطرنج در خواب دیدن
و نرد باختن کار باطل کردنست و اکر غایب باشد
بر دشمن ظفر یابد بعضی کفته اند باختن برابر بردن
باشد امّا باختن عاصی شدن بر خدا و رسول
خدا باشد شمار کردن نفع و الفت باشد شراب
خوردن شادی بود بر بستر نشستن کار او بالا
کیرد شیر در خواب بیند که با او سخن کفتی کارش
بالا کیرد و بر دشمن ظفر یابد شیشه دیدن لشکر
ومال

ومال و فرح اندک بود شیطان دیدن دشمن
بود شمشیر نعمت و عزت از ملوک باشد شتر مرغ
وحشت و سفر باشد امّا اکر کارش عداوت رسد
شراب نعمت و مال باشد شیر بر در خانه ایستاده
دیدن دولت یابد باب چهاردهم در بیان دیدن
ابجد در اول آدمی باشد صفا و مهره دیدن دین را
اسلام در آید و اکر بیند که صالح شد دین
و دنیا او عجب کردد صورت و تصویر دیدن
نفع بود و عزت باشد صید کردن بیند مال
حلال و ظفر بر دشمنان باشد ضیا دیدن
ضرر باشد باب پنجم هم در بیان دیدن لغت در اول
آن ضی باشد ضد دیدن و نزاع کردن و خوف

روز بود باب شانزدهم در بیان دیدن انچه در اول
ان ط بلر ستد در خواب بیند که طعام بهشت میخورد
مال حلال بود طعام دوزخ معصیت کاری
بود طشت وانتابه مس بیند کار دید کند و ندامت
کشد طاوس مال و ولایت بود طیران کردن
باسمان رفتن و با کواکب سخن گفتن بمرتبه
عالی رسد و پادشاه شود طلا دیدن نفع
از اکابر بود باب هفتدهم در بیان دیدن
انچه در اول ظ باشد ظهور اشیا ستاده در خواب
بیند و اقعه روی دهد عجیب یا غایب رسد
باب هشتدهم در بیان انچه در اول ع باشد
با علما سخن گفتن صلاح دنیا و اخرت یابد
واگر

واگر در خواب خصومت بیند با علما در کارها در
ماند واگر طعام خورد با علما از گناه پاک شود
واگر با علما مجالست کند کارش صالح اید واگر
راه میرود کارش مستقیم گردد واگر بیند که با
اهل علم خصومت میکند همیشه در کار خود
در با مردمان بد باشد واگر طعام با علما خورد
از گناهان پاک شود واگر بیند که در مجلس
علم میباشد کارش بصلاح شود و هر طور
که با ایشان نیکی باشد نیک بود و هر طور بد
بود عدس مال الحمراد باشد عروسی دیدن
دیگر دیدن خیر و برکت باشد عقرب بیند که میخورد
مال دشمنی را بخورد عصا دیدن خوشی بود

باب نوزدهم در بیان اگر در اول رغ با

غایب آمدن مال یاور رسید و غله و گندم ببیند غمناک

شود خود خواب ببیند از غم خلاص شود و غیر

الها هر چیز ببیند هر تراش ببیند شود غسل کردن

از غم نجات یابد خز دیدن مصری و مال و مراد

بود غلام دیدن بشارت و درویشانی بود

غل دیدن کفر باشد و میل بناحق کرده باشد

غارت کردن غم و اندوه باشد باب ~~نوزدهم~~ بیستم

در بیان دیدن اگر در اول ف فرشته ببیند که باد فباشد

سخن میگوید شوده خدای تعالی کرهد اگر

ببیند

ببیند که با وی جنگ میکند از کار دید بر کرهد

و شاد و خرم شود و هر نوع نیکو ببیند بیند است

فرج ببیند دشمن عظیمش بر طرف شود فندق

شیرین خوب ببیند و نیکی و مال باشد در نثر اندوه

ببیند فقاع روزی حلال بود فیروزه چیزی بود

فروختن چیزی ببیند اگر از زیان شود فرشته

ببیند که افتاد در زنا طلاق دهد دو زن دیگر کند

فیل دیدن که بر او نشسته پادشاهی بود یا مقرب

پادشاه کرهد و اگر ببیند که گوشت و پوست فیل

میخورد مال عظیم یابد و بیمار شود و پوست و ا

فیل بیند پادشاهی و ظفر بر دشمنان باشد و اگر
بیند که فیل را بکشت به پادشاهی یا بزرگی ملال رساند
و اگر بیند که فیل او را بکشت از پادشاه یا بزرگی
ملال بیند فقار را دیدن راحت بود فاخته دیدن
روزی و دولت بود فیل بیند که بطرف او می آید
مال عظیم از پادشاه یابد و دولت وی را بگیرد

باب بیست و یکم در باب دیدن لخچه و [illegible]

هر که بیند که قاطر شده است غمگینی گردد و اگر بیند
که قاطر او را اذیت رسانید یا او را گوند یا لگد
زد مال و نعمت یابد و اگر بیند که قاطران مهره

خوشحال

خوشحال گردد و هر نوع دیگر باید زیان یابد و غمگینی گردد
قندیل روشن شده بیند حاکم عادل قاضی منصف
گردد و بیند که باروی قلعه عمارت کرد کار دین بالا گیرد
قامت کردن ایمنی در راحت بود قاضی دیدن قوت دین
باشد و بیند که قاضی خوش شد و شد بادین باشد و بد
روی بد بود قلم دیدن ما دب و مرتبه رسید قلمدان
بیند زن خوش روی کند قباله فرمان فرمائی بود
قصاب دیدن با ظالمان الفت کند قربانی کردن مراد
یابد قرآن خواندن درازی عمر و مرتبه و عزت و دولت
باشد قار دیدن مهتری یابد باب بیست و دوم در بیان

دربیان انچه در اول باب باشد اگر بیند که کشته میشود

مال حلال از دستش برود و فقیر و ذلیل کردد و بیند

که کنج یافته است از خوف دشمنان خلاص شود و نعمت

بسیار یابد و بزرک کردد کاو اکر بیند که با او سخن

کفت بپادشاهی رسد یا بزرک و حاکم کردد و حیوانات

دیکر سخن کفتن چنان باشد و هر نوع دیکر کاو دوغم

بیند بد باشد و بیند که کوسفند دارد خیر بیند و اکر

بیند که کشت نعمت ان زیاد کردد و اکر بیند که کوسفند

چیزی از ان خورد یا شکست مضرتی بان رسد و هر نوع

دیکر بیند مال حلال یابد کر بیند که ملاقات کرد

عزیز و مکرم کردد و اکر بیند که با کرد بود همیشه

عزیز

عزیز و مکرم باشد و هر نوع دیکر بیند دشمنان مطیع

کردند کربه بیند که در دست دارد طمع مال مردم کند

و بیند که کربه بان بول کرد نعمت حلال بیند و هر نوع

دیکر بیند حالش بهتر شود کربه سی عزت باشد کشتی بیند

از غم خلاص شود و فرزند نیکو یابد کشتی بیند که نشست

یا در امد کارش بالا کیرد و ولایت یابد و اکر معزول

بود منصب یابد و اکر درویش بود توانکر کردد و ا

کر بنده بود ازاد کردد و بسری یابد و بدولت برسد

کوه دیدن ملک و ظفر بود و اکر بیند که فرود امد

کام غم و کاه را یابد کعبه شدن از بلاها ایمن کردد

گوشک دیدن توانگری باید و اگر زن بیند شوهر
یابد کنز خوان در خواب دیدن خیر و برکت و ظفر بود
کودک دیدن پسر شاد و دختر غم باشد گوشت مردم
داشتن زن خوش و خیر خوش باشد کسوی زن دیدن
راحت بود و بیند که بر گردن نشست عزت و دولت
باشد کاجی نفع و مال باشد کاه کاری در خواب
تهمت باشد کشمش مال العود گل بیند بروی دروغ
کوشتی کلقند و باشد آن بیند که مجرد بیار و علم
و ادب و عمر دراز و مال حلال باشد و عیش خوش
دنیای نیکو بود کمان دیدن سفر و پیغام باشد کاد

تم

خبر حجت و قوت باشد کنگ شدن خصومت و نقصان بود
گود بیند بیم باشد و اگر بیند که از گود بیرون آمد فتح و راحت
و شفا یابد و بیند که گور همی کند عمارت سرای نو بنیاد کند کفن
دیدن زندان و غم و اندوه باشد کشتن بیند که کسیرا
بد بیدن شمع ظفر یابد و اگر بیند که کسیرا گردن زد بازند
بر آنکس ظلم کند و کلاغ بیند که شکار کرد نیک بود که عجبی
از کسان بیند بر آن ظفر یابد و اگر از آنکس که عجبی از آنکس
غم و اندوه بیند کشتی گرفتن ظفر یابد گوشت خوردن غیبت
مردم گوید گوسفند بیند که پوست کندی پسری اورا اید
گاو و گوسفند یا حیوان دیگر را بیند که پوست کند

وگوشت آن خوردن پادشاهی و بزرگی یابد گاو و گوساله
بیند که داشت یا سوار شد بزرگی یابد گاو فربه ادرانی
بود گاو لاغر گرانی بود گاو بسیار پادشاهی و بزرگی یابد
و اجر آن الله بود گاو بیند مال حلال یابد و گاو دوشیدن
شفای بیمار باشد و قرض ادا شود و اگر بنده باشد
آزاد گردد گاو میش دیدن مثل گاو بود و مهتری
باشد دگر ار میش بالا که گوشت خوردن مال و بزرگی
باشد گرگ دیدن حاکم ظلم کند شیر گرگ خوردن در
مکر افتد که به بیند زنی دروغ زن کند گردن زده باشد
وگربه

وگربه سفید بهتری باشد بو مردم کبک ضعیف و نادانی
باشد گربه را خوردن مال دشمن را خورد کان گربه دیدن
نفع باشد گوزه کره دیدن فوق دیو باشد کلیسا بیند
که نماز کرد توبه کند کرکس دولت باشد کرکس
سوار شدن سفر کند و عزت و دولت یابد گنجشک
زنی صاحب جمال کند کبوتر در خانه داشتن دولت
باشد کبوتر بچه خوردن و داشتن ایمنی از دشمن
و مال حلال یابد کلنگ دیدن کاری که خالق و
مخلوق از او خوشنود گردد نفع بیند گنجشک دیدن
پسری آید و خرم شود و بیند که کبک ماده از دست

ان بیندی زن طلاق دهد گریه کردن در خواب
اول شب باشد تمام سال شاد گردد و میان شب
باشد ماه و آخر شب یکهفته شاد باشد و در صبح
بیند آن روز شادی کند گرمابه و مانند آن دیدن
روزی بسیار یابد کوه مرتبه آتش بلند شود گندم روید
از غیب رسد سخن گرمابه نیکی دنیا بود وحشی از بهر کار
شادی بیند گاو لاغر بیند امسال غله گران شود و
گاو فربه ارزان شود گوسفند مال دار گردد گفتا
بیند کار آن نظام آید اگر او را کشتی ظفر یابد
گلیم بیند دشمن دوست گردد اما بمکر و حیله گربه
بیند

بیند دوستانش دشمن طمع باشند باب بیست و سیم در سان
دیدن آنچه در اولان لباشد لان بیشت بیند
و دم الله دلی در معلق دکمه و شکم باشد لوح دیدن
علم و ریاست بود لاغری دیدن زیادتی مال و مراد
و جاه باشد لباس نیک دیدن عزت و دولت و جاه
باشد لنگ شدن و عصا بدست گرفتن مراد باشد
لان بشت دیدن با مردم بادسار عابد الفت کند
باب بیست و چهارم در بیان دیدن آنچه اول آن م باشد
مرده بیند که بان جنگ میکند بسیار نیکو بود
و اگر مرده بان دوستی کند نیز باشد و هر نوع دیگر بیند

عمرش دراز گردد و اگر مرده را هر شب بخواب ببیند عمرش
دراز گردد و با صلاح شود و ببیند که به مرده چیزی
میدهد جمعیتان پراکنده شود و زیان رود و اگر
ببیند که از مرده چیزی میستاند توانگر شود و نعمت
بسیار یابد و اگر مرده بان می اید آخرت و عاقبت
او نیکو شود و اگر ببیند که مرده نان میدهد عکسی
شود و اگر مرده با او سخن میگوید مالی از غیب
یابد و توانگر گردد و اگر ببیند که مرده است عمرش
دراز گردد و اگر ببیند که مال از غیب یافت توا
نگر گردد میوه بلند مثل خرما مرتبه و نعمت و روزی
باید

یابد و اگر بیند نفع از رسل الهی یابد سیب ببیند روی دست
باشد بد ببیند بر دشمن ظفر یابد و هر میوه خوب ببیند عزیز
و مکرم گردد و اگر ببیند که مار او را گزند از دشمن گزند
یابد و اگر ببیند که مار در دست دارد با دشمن همکاسه
گردد و اگر ببیند که مار را کشت دشمن بمیرد و هر نوع
دیگر ببیند غمگین و زیان یابد مادر پیش مرده ضرر عظیم
یابد مفلوج شدن مال حلال یابد و خرم گردد ماهی
ببیند دولت یابد ملک الموت دیدن اجل نزدیک
شدن توبه باید کرد اما نفس فراخ گردد منوم بهشت
دیدن مال حلال باشد ماه و ستاره دیدن غایب
بیند و فرزند آید و کاروان بالا گیرد مرد او از
در زنا نواسنوی باشد و اگر ببیند که ماه گرفته بنا

شهره کند و ما بیند که بر ابروی شدی با همراه او دنی
پادشاهی و هزار دو بزرگی باشد در مسجد شدن از سلطان
و رئیس و قاضی نیکی یابد مبیند که بر منبر و مناره شد سعی
کارش نیکو گردد و بزرگ شود مسجد جامع دیدن
مهتری بود و بیند که در مسجد جامع شد خیر و برکت
یابد و از بلاها ایمن گردد و بیند که مسجد جامع را
ساختست کار دینش بدان بر آید و در مسجد بیند
که پشت محراب گشتی توکل بر خدا کند و از آخرت
ایمن گردد و روزی وی فراخ شود و بیند که
مناره افتاد با کسی بزرگ از شهر بمیرد و اگر مناره
مسجد جامع افتاد قاضی و خطیب بمیرد مطلق در
خواب دیدن اگر مرد باشد مهمان زن را خواهد
دیدن باشد

وزن باشد مرد را خواهد مجمر دیدن حاجت روا باشد
مصحف دیدن و نوشتن نیکی و منزلت و جلال باشد
منشور نامه ولایت بود مردم بسیار دیدن شادی و ما[ل]
بود موی سر دیدن اندوه و غم و مصیبت بود مردم
عریان دیدن توبه باید کرد موی سر تراشیدن از غم خلا[صی]
شود منی دیدن مال و نفع باشد مگر کردن در خواب
فرج از غم بود مگر بر خود کردی مال حلال یابد مزاح
دیدن مال بسیار رسید میوه انار دیدن مال حلال
بود و اما دینرین هم اندرتن باشد مروارید دیدن
کار فرزند بار آید مس انابه ولکن و غم بیند کاری
کند که غم برد موده دیدن نیک بود صد قربان باید داد
مهمان مرد دیدن خیر و برکت و درازی عمر باشد

واگر بان بوسه داذی حاجت ان روا گردد و بیند
که مرده است زندگانی ان مرد دراز گردد اما درسرای
ان شته و ویرانی ببباید واگر بیند که مرده
زنده شد و گریه کرد کارا عزد بالا گیرد صعب بود
و بیند که مرده بیمار شد و دکار دگرفتی عمرش دراز
گردد و کار ان بالا گیرد واگر بیند که مرده درگنا
گرفتی میان ان و خویشان ان خصومت افتد
و بیند که مرده با ان سخن گفت سخن اهرابت باشد
واگر بیند که چیزی از مرده گرفتی یا خوردی اجهه دره
دنیا گران شود واگر از مرده سخن شنود راست
بود و مرده را خرم بیند اخرت ان مرده خرم
باشد و مرده دیدن مصیبت بود و بیند که با مرده کان
رفتی

رفتی اتش در وی افتد و بیند که مرده بمردمان
طعام دادی اعجبا ازان بها شود و بیند که از مرده
چیزی خواست صدقه دهد با تحیر نکرده و ثواب ان
بان رسد مبش بیند که شیر خوردی مال حلال
یابد و زن کند موش دیدن مرد فاسق شود
واگر بیند که موشی از خورد بدرامد فرزندا بیشی
واگر از دهنش موش امدی فرزندا بیش مکس
شکر و مال حلال باشد و بیند که مورچه ملخ خوردی
از بزرگی منزلت یابد و روزی فراخ گردد و ملخ
بیند که در هوا بپریدی لشکری دران نومبی اید و
ببیند ماهی مال حلال باشد و بزرگی و روزی
و عروسی باشد لنبه ما دسفید و شمو ضعیف بود

مار سیاه قوت دشمن باشد و بیند که مار کشتی
دشمن را هلاک کند و بیند که گوشت مار را
خوردی مال حلال بود و ظفر بر دشمن و بیند
که مار او را سخن گفت دشمن با او عذر آورد
و کار بزرگ از پیش برود و بیند که مار را
گرفتی یا بر داشتی یا با ایشان پیچیدی مال بسیار
یابد و اگر بیند که مار را دو فی گرفتی تنها
دی بیند موزه فروش دیدن خوشی باشد
مار سیاه بیند خصم از او خوش بود شود موی
دراز بیند بیمار گشته موی کند و بعضی بیند
میان فرزندانش جدائی افتد موش در خواب بیند
فرشته بر وی گریه کند و بعضی گفته اند زن بد
دزدی

دزدی شود مار سیاه بیند از دشمن پرهیز
کند باب بیست و پنجم در بیان دیدن آنچه در اول آن
باشد در خواب بیند قفس بزرگ مرتبه شود
بیند که نماز میکند نعمت بسیار یابد و همیشه
با آبرو باشد نردبان بیند که پاک ذات سلطنت
یابد و مرتبه اش بلند گردد نماز کردن کار دشوار
کند که در مراد خویش و بهشت یابد نردبان دیدن
ساختن حیله بود نماز نعمت در جهانی یابد دین
پیر پاکی بود زن جوان شادی و عیش بود نامه
نوشتن نفع دین باشد نعل گرفتن توانگری باشد
نرگس نکو دوستی بود نان دو روی حلال بود
نان پختن در خواب بیند رنج و غم از دزدان شود

نمک سیاه سخنان ناخوش شنود نمک خوردن
عشق بازی بود نقره علم و ادب و کنیز و غلام
باشد و اگر منقبا باشد پسر باشد نگاه کردن
توانگری باشد نگان دیدن راحت بود
ویران دیدن زحمت باشد زدن و رقص
کردن در همه حال مصیبت باشد و دفن دن
نشاط و شادمی از جهت زنان باشد و از
مردم دیدن دشمن در قضا باشد مرده با
جنی کار باطل کردن است و با جنی نهفته باشد
و بر دشمن ظفر یابد و عاصی شدن بر خدای تعالی
باشد پی شنیدن حاجت خوش بود نزاع کردن
ظفر یابند هنگ دیدن بیر باشد هنگ کشتی

اجل

اجل نزدیک بود نرم ساز باشد خوابی و کذاب
مجالست کند نماز جماعت حاجتش روا گردد مواعی
شود مرتبه باید نقره تن درستی بود تعلیق زن
باشد اگر پاکیزه دین کند و اگر بیرون کرد دهد طلاق
دهد **باب بیست و ششم در بیان دیدن انچه مر اولی**
وار باشد ودیع دیدن نیکو باشد صدقه دهد و
ببیند که واعظ شده مقدم قومی گردد و مرتبه
گیرد و نزام کروه بود **باب بیست و هفتم در بیان دیدن**
انچه مر اولیان باشد ببیند که هالک بر دو دماه اهل
بزرگی از دین بمیرد یا سفر کند **باب بیست و هشتم در بیان**
دیدن انچه مر اولیای باشد ببیند که با دان و مصا
حبانش جمع شدند سفر کنند یا مولتی عظیم یابد بود

دیده دشمن عظیم بود یا کاری مشغول شود
یا فوت مال حلال بود و میراث فرزند رسد و اگر
شکفته بود گنج و بخت وی رسد **خاتمه**
وان مشتمل است بر چند باب **باب اول** در بیان
رؤیا و سبب آن بدانکه نفس ناطقه در خواب بواسطه
تعطیل حواس ظاهره متصل با رواح روحانیان و ملا
ئکه میشود و از مغیبات مطلع میگردد و چون بدرست
نفس صورت جزوی نتواند بود بلکه معنی کلی تواند
بود متخیله برای معنی از حکایت آن معنی کلی صورت
جزئیه ترکیب کند وان صورت چون در حس مشترک
منطبع شود هر آینه مشاهده کرده باشد برهمون حتی
که در خیال که خزانه حس مشترک است محفوظ
بود

بود و حس مشترک در بیداری بسبب اشتغال بحواس ظاهره
از آن غافل بوقت خواب بنابر عدم اشتغال بر آن ظاهر
شود یا بواسطه قوت متخیله اشتیاق بمطلوب یا بتقاضی
در رؤیت خواب آن صورت بر آن ظاهر شود یا بواسطه
تغیر روح از غلبه اخلاط از نوع خلط غالب که در
در خواب بیند یا بسبب تنبیه بنده از جانب فیاض
باین امامه شود مثل جالینوس در کتاب فصد
آورده است که مرا در میان حجاب و کبد ورمی
عارض شد که از علاج آن بعد از معالجات بسیار
عاجز گردیدم شبی در عالم رؤیا کسی را مشاهده نمودم
که با من گفت رگی که در میان خنصر و بنصر است در دست
بگشا که حجاب چندان خون آید که خود بایستد

جان کردم و شفا یافتم و حقیر به شهر بلاد و سیاحت
اینها بقسطنطنیه یکی از خواتین حرم محترم خونکا
ر را بمعالجه نمودن آوردند بعد از آنکه اطبای
آن بلاد عاجز گردیدند حقیر بسیار معالجه نمودم
و منفعت نبخشید آخر الامر شبی به تلاوت قرآن مشغول
بودم که تا که مرا خواب ربود و در خواب کسی را دیدم
که با من گفت که این از وضع عرق و عرق جنبی علاج
کن و چنان کردم شفا یافت و کسی دیگر را درد دل
ودی بود و از انواع معالجات شفا حاصل نشد
شخصی را در خواب دیدم که راست آن مجتبا گشتی وع
بود و تا جی زو زده سر داشت که ملاومت هلیخ
کاسه کند و چنان کرده شفا یافت باب بیستم در شرایط

خوابیدن تا آنکه خواب صحیح مشاهده نماید و آنست
که مزاج متغیر نباشد و با طهارت باشد و به پهلوی
راست خوابد و والشمس و واللیل و والتین و قل
هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص
و معوذتین بخواند و بر کف دست راست بنویسد
یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین و یا ارحم
العالمین و بگوید اعوذ بك من شر الاحلام و
استجیر بك من تلاعب الشیطان فی الیقظة و المنام
بخواند و مجرب حقیر است که اگر چیزها بجد اینچنین
کند البته بخواند در خواب بیند و با
ید که راست گو باشد کما قال رسول الله صلعم
اصدقکم حدیثا اصدقکم الرؤیا و از آن است
که خواب شاعران و مسخرگان و مجانان را ست

نمی‌اید و معتبر نباشد و خوابی که در فصل بهار
دیده شود راست و سریع الاثر باشد و اگر
خواب بد را اثر زود ظاهر شود الست که
ایزد متعال نمیخواهد که بندگان را در انتظار خوف
بدارد بوا اثران زود ظاهر کند و خواب بد را زود
الحد با اثر بیند و خواب نیک را بسیار دیرتر
بیند که امیدوار رحمت زمانی طویل باشد
باب دوم در شرایط خواب گو و معبر اگر
خواب را باید در خلوت با معبر بگوید کما قال رسول
الله صلعم لا تقصص الرؤیا الا علی عالم او ناصح
و در اول روز بگوید بهتر باشد و خواب را زیاد
ده و نقصان نگوید کما قال رسول الله صلعم من کذب
فی الرؤیا کلف یوم القیمة عقد الشعیر و با کسی
گوید

٣٨
گوید که عاقل و نیک خواه بود چه تعبیر اولست
چنانکه در حدیث امده که زنی نزد رسول الله
امد و گفت یا رسول الله بخواب دیدم که درختی
زادم و ستون خانه ام خراب شد انحضرت فرمود
که ترا پسری شود و شوهرت از سفر بسلامت باز اید
و چنان شد و باز بعد از زمانی آن خواب را
دیده بجهت حضرت رسول صلعم حاضر نبود
بحجره حضرت عایشه یافت و بعضی یکی از زنان رسانید
گفت پسری ادی و شوهرت بمیرد و چنان شد
و چون خواب نیک بیند در شکر بیفزاید و اگر
خواب بد بیند بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و این کلمه میخواند و اظهار نکند و با
کسی نگوید و صدقه دهد و بعبادات کوشد

تا دروغ ان شود و معبر باید که عالم و عاقل و دبیر
هنرکار بود و افشای راز نکند و پیوسته از
حق تعالی هدایت و اعونت طلبد تا انچه از سم
از غیب و امور لا ریبی کوید بر منهاج صدق
و حق اید و چون خواب را بان کویند نام انکس
بپرسید چه بسیار باشد که بنام تعبیر باید کرد
چون محمد و محمود و احمد و سعید و سعد و سالم
و غانم و صفتان بپرسد با تعبیر بقلبه بیمت
و منهلت و پیشه و حال ان کس و بپرسد که
خواب بروز دیده یا در شب چرا که اکر بروز
میحک و بر زند بروز دیده اثر ان زود
تر ظاهر شود و از حال و احوال مزاج و غذا
و هوا و مسکن و جای خواب و بالین سؤال
کند

کند و عادت عربان چنان باشد که چون خواب
با ایشان عرضه کردی انچه زودتر بنظر ایشان
از وحوش و طیور و بهایم امدی از ان فال کرفتی
و چنان تعبیر کردی و احوال ایشان باز کوییم
حکایات انکه کفتیم که از پیشینیان پرسیدنیست
که منوچهر بخواب دید که تاج در سر داشت
که صد و بیست لنکر داشت و از چهار انکشت
ان چهار جوی روان بود معبران کفتند که صد
بیست سال پادشاهی کنی و حکما و پیغمبران
در عهد تو ظاهر شوند و موسی ع در عهد ان
ظاهر شد و انکه کفتیم بمناسبت نوع خواب سخن
کوید انست که انوشروان بخواب دید که
انجام زر پر شراب با خوکی میخورد بوزرجمهر

بدو گفت که دندانها بفرما تو هند برقص ایند جناب
کرد دید مردی در میان زنان ان بود وانکه
حکیم اختیار زنان فرمود بجهت شرب خمر بود
که بست بزنان که هرد و مابه عشر بند وانکه
بست شخص تعبیر کند اینست که وزیری از عمل
معزول شده بود و خواست تا بعضی از خدم
را تقلیل نماید اسم ایشان را از نوشته خارج کرده
در خواب شد دید که جمعی بسته بر پشت بسته
اند بیرون میروند بپرسید که شما چه کنا شد
گفتند ما انیم که اسم ما را خارج کرده دی
خود را برداشته بیرون میرویم از خواب بیدار
شد از کرده خود توبه کرد حکایت کسی امد
نزد جعفر که در فلان موضع اتش میسوخت

بدو

میباشد

بدو گفتم که دفینه دران موضع و چنان بود
بعد از مدتی در مهلکه دید شخص که افتاده
و کسی اکشته چون غائب بانت چنان بود که با
انشخص در [illegible] دیده بود بخواب چون باب [illegible]
دید که شخصی پاره کشته که شد شیخ جعفر باب
گفتم که دو ز اول که خواب دیدی زمستان
بود و اتش مطلوب ان بود که حکم بر دفینه
شد در الحال تابستان است واتش شد عذاب است
پس در احکام باید که غره نشوند که هر وقتی
حکم علیحده دارد واما انچه نظر بران از حیثیت
وجود باید کرد انست که مردی در خواب دید که سوره
اذا جاء میخواند بعرض امام [illegible] رسانید گفت
اجل نزدیک شده توبه کن زیرا که اجل اخر سوره

باشد که نازل شدن حیوان انکه بر آحاد
نظر باید کرد مثل این که شخصی بر خواب دید که
سنوران با او سخن گفتند ابن سیرین جواب داد و گفت
که اجل نزدیک شده کقوله تعالی اذا وقع علیهم
القول اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم
انکس بخانه رفت و وصیت کرد همان روز وفات
یافت **اما** انکه بحدث باید گفت مثل انکه
شخصی بر خواب دید که روغنی از شاخ درخت
زیت بریده ای میبرداشت ابن سیرین گفت این مرد
که با مادر خود صحبت میکند امر چون تفحص
کردند دید که مادر خود را بکنیزی خریده است
و خریده است **اما** انکه موافق کسب او باید گفت
انست که موذنی در رمضان خواب دید که
مهر بر دهن مردان و فرج زنان مهر میکند ابن

سیرین گفت که اذان صبح را زود میگوئی و مردم را از
اکل و جماع باز میداری و دیگر کسی در خواب دید
که ستارگان از آسمان ریخته شد موی سرش
ریخت و بداء الثعلب گرفتار شد و کسی در خواب
که جامه خواهرش پوشید خواهرش مرد و فقیر
بلدو رسید و جعفر کسی گفت در خواب دیدم که چراغی
از دست من افتاد و خاموش شد و فرزند انرا
بدست من دادند و من در خواب گفتم که بمیرد
بمیرد و بعض انها بدست خود میبرد و شخصی در خواب
دید که از راه چراغ بر گرفت نابینا شد و شخصی در
معلم خود اصفهان در خواب دید که دو رنگ
شب شد گفتم که پای راست باطل میشود زیرا
که اهل فقها نفع روزگار است

برداشتن روغن از کاغذی که چرب شده باشد

اگر کاغذی یا کتابی چرب شود بیارند آهک آب ندیده و نرم
بسایند بعده آن کاغذ که روغن برو ریخته باشد بیارند
آهک را برو پاشند و کاغذی دیگر بر زبر آن کاغذی که
چرب شده باشد بنهند و سنگی بر بالاء او بنهند و بگذا
رند تا جمله روغنها را بردارد و چنان شود که اول بود

در صنعت مرکب یاقوتی محتشی که بیک قلم سی سطر توان نوشت

و در غایت روشنی و براقی باشد بیارند دوده نفط یا دود
ه کتان ده مثقال صمغ عربی خالص چهار مثقال
مرقشیشا سوخته زنگار قبرسی بی خرده مس سه مثقال
نمک هندی دو مثقال این جمله را بابند و دوده
را روغن بگیرند اگر روغن در وی باشد مداد را خراب کند و
نیکو نیاید در نوشتن از هم برود و بیاض در میان
حروف پیدا شود و خوش بنده نباشد طریقه نوشتن

٤٤

[illegible]

اگر خواهی رنگ حنای سرخ تازه را نگاه دارد

حنا را نکوب با برگ حنا مخلوط باید بدارد [illegible]
[illegible] حاصل
[illegible] جمع را برگ [illegible] اگر [illegible]
[illegible] رود [illegible] رنگ [illegible]

نصیحه جناب ملا محمد کاررا الهلی شنو صحیح است

هر که هفت شبانه روز حیوانی نخورد و ذکر یا حی یا قیوم

را مداومت دردی دارد ده هزار کس تقه چون بشد اجر

یعنی هشت تقه و آنه و عده بصالح العمل را آن قرتاب اسبس

هزار بار بخواند و بعد از اتمام آیه یا حی یا قیوم بگوید بر

پیر بیا برو یازده درهم بدهد

حی لا حلیم حا و لا حیث حی

و لا دعیت و لا الهی الا حی

بسم الله الرحمن الرحیم

پنهانی گوید مترجم این رساله علی ابن قاضی غیغ عنه که عزیز الله ادعا
کرد که بجا رسی کرده کتابی را که امام مظلوم مسموم ابو الحسن علی ابن
موسی الرضا که بجهت مامون تصنیف فرموده بعربی و وجه تصنیف
تصنیف رساله آن بود که مامون بحضرت امام علیه عرض کرد
که رساله بجهت من تصنیف فرما که همراه من باشد که مرا بعلم کسی
احتیاج نباشد حضرت این رساله را تصنیف فرموده اند و او را
با مامون نام نهاده اند پس بدانکه طریقه آنچنانست که چون کسی را
مقصودی باشد و خواهد که نیک و بد ممتاز گردد دایره چهار
گوشه را که هر دایره شش بیت نوشته است نظر کند و آن
شخص که نیت کرده نیت را نباید بگوید بلکه در خاطر خود نگاه دارد و بان
دایره شش خوانه را بخواند که آن نیت که کرده است در کدام خوانه
دایره است و در میان دایره چه حرف نوشته شده است
باز

باز دایره چهار خوانه را بخواند و بداند که مطلوب او در کدام دایره است
و در میانه دایره چه حرف نوشته است پس هر دو حرف را در جمع
آن حرف که یک دایره بزرگست ملاحظه نماید که در پهلوی هم کجا
واقع اند بعد از آن یکی انگشتان خود را برآورد و صاحب
فال نیز آنچه بخاطرش رسد انگشت برآورد از آنجا حساب بگیرد
تا به آنجا که بخاطرش برسد حساب کند آن وقت آن خوانه جمع
کند که چند است و آنجا که دو حروف جمع است بشمارد تا
کجا آخر شود بعد از آن بهمه ملاحظه کند که اسم کدام مرغ است
بر سر آن مرغ برود آنجا هم همان قدر که از جمع آن حروف
شمرده است سطر بشمارد و در سطر آخر آنچه در خاطر دارد
از او بیرون میباید و طریقه آنست که در کتابت مشغول
نشود و از ناحرمان مخفی دارد والله اعلم بحقایق الامور


ع















خروس

این رنج و رنج بزودی نخواهد

مخاصمت مکنی که ظفر نیست ترا

بسفر رو که مخاصمت نیست بسلامت

این کار بزودی بر می آید

نقل و حرکت مکن که تباه گردی

این خبر را که شنوی ابتر

نزد قاضی مرو که ظفر با تو نیست

این مکر که بود تمام نشود

زن بیار که فرح نزد نیست

بادام

این غایب برسد اما بدرنگ

این رنج چند روز دیگر شفا یابد

از این دشمن حذر کردن واجب است

این سفر را باید موقوف کردن

این کار بزودی بر نمی آید بلند بمراد تو

در اینوقت هر کجا بروی برکت است

خوابی که دیده تعبیر او خوب است

این فکر را مکن که فایده ندارد

نزد قاضی برو که ظفر از تو است



عقرب

این زن حامله پسر زاید

این کم شده بزودی بدست اید

این غایب زودی اید برابر

رنجوری دیر کشد اما شفا یابد

بشارت باد که بر دشمن ظفر یابی

بسفر رفتن تو صلاح نیست

این کار در این وقت بر نمی اید

در این وقت بجای مراد که خوب نیست

خوابی که دیده تعبیر او خوب است

سطه

این دوست بتو میرسد بمراد دل

این زن حامله پسر زاید دل خوش دارید

این کم شده بتو میرسد تا ده

غایب بتو میرسد بزودی

بیمار تو از مرض خلاص یابد

بر دشمن ظفر یابی غم مخور

این سفر را در این وقت جبر کن

این کار بزودی بر می اید

از جایی بجای رفتن بهتر است

ربع

چاخ

این کم شده بتو میرسد

این غایب را کار بد نرسد

این رنجور بزودی شفا یابد

از این دشمن حذر کردن واجب است

سفر را باید موقوف داشت که بد است

این کار بزودی بر نمی اید بمراد

در این وقت بجای مرد که بد است

این خوابی که دیده تعبیرش خراب است

این مکر انکس که خانه بنا

تلثیر

در این تجارت خیر و برکت نیست

دوست بتو میرسد دل خوش دار

این زن الحال پسر زاید

کم شده برسد بجستجوی بسیار تمام

غایب گرفتار بکار خود است

بیمار بزودی صحت می یابد

از دشمن حذر کردن اولی است

در این سفر تو را مایه نیست

این کار بصبر براید بعد از چند روز

لقلق | **عقعق**

چهار یار اگر که فایده تمام بینی | معاش و روزی بعد از ده روز تمام را
بیا زر کان برو که فایده تمام بینی | این چهار یار اگر که نیک است فایده
معشوق زود بتو برسد دل خوش دار | بیا زر کان برو که فایده است
این زن آبستن دختر زاید و بیند | معشوق بتو رسد چنانکه خواهی
این گمشده بزودی زود بتو رسد | زن آبستن پسر زاید خوب رو
این غایب بیاید بزودی | گم شده برسد چنانکه خواهی
رنجور تو بعد از یک هفته شفا یابد | این غایب بتو برسد برادر دل تو
بر این رنجور ظفر یابی هم ترا باشد | رنجور به شود بعد از چند روز
بر این سفر برو که خوب است فایده بیند | بر رنجور ظفر یابی غم مخور

کرکس | **قبض**

در این وقت چیزی مغشوش | این جنگ کن که خوب است
بشارت ترا بر وزن بسیار | هر بر اگر داری مغشوش البته
این چهار یار اگر که فایده ندارد | معاش بزودی بتو برسد
بیا زر کان برو که خوب است | این چهار یار اگر که خوب است
معشوق بتو برسد برادر دل تو | تجارت برو که فایده ترا است
زن آبستن دختر زاید خوب روی | دولت بتو برسد برادر دل تو
گم شده بتو برسد برادر دل تو | زن آبستن پسر زاید خوب روی
این غایب بتو برسد در را | گم شده بتو برسد بر قیمت بسیار
این رنجور بزودی شفا یابد | غایب برسد تن درست

باز

این زن مخواه که صلاح تو نیست

در این وقت فتح میسر نشود

این متاع بفروش که فایده تو نیست

معالجه روزی بتو میرسد بسیار

این چارپا نخر که فایده ندارد

این وقت به بازرگانی نرود مرد

این معشوقه معشوقه کسی دیگر است

آن زن ابتی دختر زاید

این هم که برید برود بدر

طوطی

در این شرکت خیر تمام بینی

زن بخواه که بسیار مبارک است

عازم که تو کنی فایده تر است

خبر که داری معزولی است

~~معا~~ معالجه روزی بتو میرسد بسیار

از چارپا خریدن تعجیل مکن

ببازرگانی برو که سلامت تو باشد

معشوقه معشوقه کسی دیگر است

زن ابتی دختر زاید خوشحال

٥٠

طاوس

از جانب بجانب رفتن خوب نیست

خوابی که دیده ای بغایت خوب است

املاک بخر که خوب است

نزد قاضی برو که خوب است

از این غم خلاص شود زود انشا

زن طلاق بده و تعجیل مکن

این عمارت کردن مبارک است

از سلطان عزت و جاه یابی

صبر کن تا مراد برسی

عصفور

این کار برود بر میاید

از جانب بجانب رفتن صبر کن

خوابی که دیده فرح یابد

این ملک بخر که نیکو است

نزد قاضی برو که ظفر تراست

از این غم زود نیست که خلاص

از طلاق دادن زن صبر کن که بد است

عمارت و املاک بخر که خوب است

نزد سلطان برو که حاجت روا است

در شنبه   شنبه صبح

در خریدن ملک فایده تمام بینی   از این جواب که دیده خبر کنی

نزد قاضی مرو که خوب نیست   این ملک را بخر که فایده ندارد

از این غم خلاص شوی   نزد قاضی برو که ظفر ترا است

در طلاق دادن زن تعجیل مکن   در این خبر کن تا بمراد رسی

عمارت و املاک خوب نیست   در طلاق دادن زن تعجیل مکن

در این وقت از سلطان دور شو   به عمارت صبر کردن لازم است

برادر دل بسیار دوست دار   از سلطان عزت و حرمت یابی

از این شراکت حذر کن که خوب نیست   برادر دل برسی خاطر دل شاد

این زن بخواه که بعاقبت بد است   در انبار صبر کن که فایده دارد

شاهی   شب بره

طلاق زن ده که خوب دعای صلاح است   نزد قاضی برو که ظفر ترا است

در عمارت تعجیل مکن   از این غم بخوشی بمراد رسد

در این وقت از سلطان دور شوی   طلاق زن مده که پشیمان شوی

مراد برسی چنانکه خواهی   این عمارت کردن مبارک نیست

انبار کن که خوب است   از سلطان عزت و جاه یابی

این زن بخواه که مبارک است   در این وقت برادر دل برسی

بحج برو که بهتر است   انبار غم نخست ترس دارد

چیزی که داری بفروش که نفع یابی   این زن بخواه بی تعجیل که صلاح است

معاش در روز بقوم رسد   بحج برو که توفیق از جانب حق است

شود

کلنگ	هدهد
در سفر عزم کنی که فایده بینی	در این وقت با پشیمانی سفر مکن
بشارت باد ترا که کار بر آید	در این وقت سفر مکن که پشیمان شوی
نقل کنی که سعادت یابی	این کار بدشوار آید در تعجیل مکن
این خانه را کنی انکار مکن	مکن که فایده نیست ترا
این ملک اگر گیری فایده بینی البته	بشارت باد که سفر خوب است
نزد قاضی مرو که ظفر یاد است	این مقام مکن امر
بشارت باد که از غم خلاص شوی	نزد قاضی برو که ظفر ترا است
زن طلاق مده که پشیمان شوی	صبر کن که از غم خلاص شوی
عمارت این ملک مکن که خوب نیست	این زن را طلاق مده که خوب نیست

کبوتر	غراب
برادر دل بر سد دل خوش دار	از این خواهش حذر کردن اولی است
از این شراب حذر کن که بد است	برادر دل بر سی دل خوش دار
این زن بخواه که پشیمان شوی	از این انبار زر بر کرده فایده بینی
این وقت هیچ رفتن سفر نشود	زن بخواه بتعجیل که خوب است
خصمی که داری سفر و رستی البته	هیچ برو که توفیق رفیق است
معاشی زرق بتو برسد بسیار	از این محل چیز بفروشی که فایده بسیار
این چهارپا بخر که فایده ندارد	معاشی در روز شنبه برسد بسیار
این محل به بازرگانی مرو	چهارپا خریدن خوب است
این معشوقه دل بتو بخشد بد نیست	بازرگانی رفتن جای نیست

کرکدن   غراف

در این عمارت سعی کنی که مبارک نیست   از این غم بار نشوی و فرح بتو رسد

از سلطان فایده و بهره بتو رسد   زن را طلاق مده که پشیمان شوی

بمراد دل برسی انشاء الله تعالی   در این عمارت سعی کنی که مبارک است

از این شراکت چندان نفع ندارد   از سلطان نیکی بسیار بتو رسد

از خویشی زن خیر نیابی   بمراد دل برسی انشاء الله

بیع برو که خوبست بسیار   انبار کن که فایده تمام بتو دارد

صبر کن که دار معزولی که فایده ندارد   بشارت باد ترا از این زن اولاد بسی

معامله ور بتو رسد بسیار   بیع برو که توفیق است

این بیمار را بخر که فایده دارد   صبر که دارت معزولی نه خوبست.

تجربهٔ حلق الرأس

روز اول ماه باعث کوتاهی عمر   دویم حاجت روا گردد   سیم باعث درازی مو باشد

چهارم باعث غم و اندوه   پنجم موجب سرور شود   ششم بلای ناگهانی رسد

هفتم از بزرگان منفعت یابد   هشتم مریض شود   نهم ناخوشی ظاهری پیدا شود

دهم عزت یابد   یازدهم مغموم و مهموم گردد   دوازدهم میان مردم

با شکوه باشد   سیزدهم با شخصی خصومت کند   چهاردهم

خوشحال گردد   پانزدهم خویش دل گردد   شانزدهم محزون

و ملول شود   هفدهم میانه و وسط است   هجدهم باعث

ملالت گردد   نوزدهم توانگری حاصل گردد   بیستم

باعث ایمنی از بلاست   بیست و یکم باعث دولت شود

بیست و دویم افلاس رو دهد   بیست و سیم باعث اصلاح کار شود

بیست و چهارم کذالک   بیست و پنجم کذالک   بیست و ششم

خلاصی از بلاها   بیست و هفتم تنهایی و غرامت آرد   بیست و هشتم

بسیار بد است   بیست و نهم از خلایق پرهیز کند   سی‌ام

ایمنی از هر خلق یابد

یاده رو درویش نشان

دیگر ... ... الحاج ... ...

[illegible]

درحمام گویند چون شانه شیره کرفته بزر البنج کرفته کوبند خمیر نموده
بکوبند ... بکشند

در آب کوک خشخاش الو در شیره کرفته یکجا با یک جز زرد کوبیده

در آن شیره هر کو (؟) صلابه نماید فربه گردد شده آن نیم وقت تریاک

گرفته خمیر نموده وان جز زرده کوبیده آن تریاک ... ...

دیگر ... ... بلند و قلم ... ... شرط الکه بکوبند تریاک

مصنوعی است وان بکوبند

۳۰ ... ۱۵ ...

در ... بالفعل ... لیا ... بزرگ ... چهار انگشت دیوار ... باشد

الوف ... شوره را در میان کعبه کذارند کم کم بدم تا شوره ... حکمت

آب ... آتش نشده الوف ... قلمی ... روزی ... شده ...

بعد ... بکوبند ... در میان شوره ... دم ... آن برداره اگر ...
آتش ...

... ... در ... ... تا ... ... شوره ...

... بکوبند ... ... کهنه ... ...

... ... درحمام ... ... درحمام ... ...

تا ... ... شوره ... ...

فال نامه حضرت امیر عم در بیان گم شد

سه سطر نقطه بگذارد چهار چهار طرح نماید اگر یک بماند
بجانب مشرق بود و اگر دو بماند بجانب مغرب
بود و اگر سه بماند بجانب شمال بود و اگر چهار بماند
بجانب جنوب بود اعتقاد درست که بسیار آزموده شد
و تمام بطرف راست را است قبله نامه قطب
است و قطب آفتاب برآمدن تا مغرب قطب
است دست چپ قبله تا مشرق جنوب است والله اعلم

فال نامه کلام الله مجید چنین است

مصحف با صلوه برنبی و آل او فرستد بعد از آن الحمد
و قل هو الله احد بخواند و بعد از آن این دعا بخواند
اللهم

اَللّٰهُمَّ اِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَیْکَ وَتَفَأَّلْتُ
بِکِتَابِکَ فَأَرِنِی مَا هُوَ الْمَکْتُومُ فِی سِرِّکَ
وَالْمَکْنُونُ فِی غَیْبِکَ اَللّٰهُمَّ وَاَنْتَ
الْحَقُّ اَنْزَلْتَهُ عَلَی الْحَقِّ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِینَ روایت که رسول صلعم و ائمه معصومین
و صحابه اکرام و علما رحمهم الله این فال مصحف مبارک
دانسته اند و بدین تعریف نموده اند الهام و بعد
از آن نیت کند و مصحف بگشاید و هفت ورق
بگرداند و از ورق هفتم هفت سطر بشمرد و از
سطر هفتم نگاه کند که کدام حرف برآمده است
بر آن کار کند و از آیه رحمت و عذاب شر و عکس
بود که این فال را حکم بر حرف هفتم است بدانکه
الف برآید کردن این کار خیر و صواب باشد و بدانکه

ب برآید از صاحب دولتی منفعت و نیکوئی یابد و بدانکه
ت برآید توبه باید کردن و صدقه باید دادن و بدانکه
ث بسبب کار آخرت نیکنام شود و بدانکه ج برآید
در آن کار رحمت نماید که بزودی البته برآید و بدانکه
ح برآید از خون آن مدد بیند و بدانکه خ برآید از فضل
خدای تعالی و بدانکه د برآید با صاحب دولتی مشورت
کند و بدانکه ذ برآید از صاحبان صلاح شود و بدانکه
ر برآید ریاست و بزرگی یابد و بدانکه ز برآید
در نیکی که سزد و کند مدتی در نیک نماید و بدانکه س
برآید سعادت یابد و بدانکه ش برآید دشمنان
بروی ظفر کند و بدانکه ص برآید در آن کار صبر کند
و بدانکه ض برآید مهم آن زود ساخته شود و بدانکه
ط

ط برآید از آن نیت باز گردد و بدانکه ظ برآید آنچه مردم
طلبد بیابد و بدانکه ع برآید آنچه بروی پوشیده باشد
آشکارا گردد و بدانکه غ برآید صدقه باید دادن
تا کردن و بدانکه ف برآید جمعیت تمام پیدا کند و بدانکه
ق برآید مقبول قول گردد و بر نیک نامی مشهور گردد
و بدانکه ک برآید با کسی خصومت کند و بدانکه ل برآید از غمها
فرج یابد و بدانکه م برآید در کار ملامت باید بیند و بدانکه
ن برآید از آن کار که رنج برده باشد عاقبت راحت بیند
و بدانکه و برآید از خلق بی نیاز شود و بدانکه ه برآید بر
دشمنان ظفر یابد و بدانکه لا برآید کار زشتی پوشیده گردد اما زود
بصلاح آید و بدانکه ی برآید بزودی حاجتهای خاطر برآید
برآید

ارقام سال

۴۶۲۴۷۰۳۵۱

ارقام شهور	ارقام هفته
	۱
محرم ۷	دوشنبه ۲
صفر ۲	سه شنبه ۳
ربیع الاول ۳	چهارشنبه ۴
ربیع الثانی ۵	پنجشنبه ۵
جمادی الاول ۶	جمعه ۶
جمادی الثانی ۱	شنبه ۷
رجب ۲	یکشنبه ۸
شعبان ۴	دوشنبه ۹
رمضان ۵	سه شنبه ۱۰
شوال ۷	چهارشنبه ۱۱
ذیقعده ۱	پنجشنبه ۱۲
ذیحجه ۳	جمعه ۱۳
	شنبه ۱۴

رابع رحیم اول صفر حکم دوم کرم

چون الف آید بغایت در کتاب — ابتدا کار بند خیر صواب

بر یکونه بیابی راحتی — منفعت یابی ز صاحب دولتی

به توبه بازگرد از هر خطا — گر دهی صدقه بود دفع بلا

گر آید بغان اندر کلام — گردی اندر دین و دنیا نیکنام

جد و جهد کن در کار خویش — گر در آید فا کمان دولت پیش

ز دین قوتی یابی قوی — از بلا و از عنا ایمن شوی

نباشد خالی از خوف خطر — با حذر باشی ز بد بکن حذر

دولت باشدت با عز و ناز — دست تو بر هر غرض باشد دراز

زین از غم مطهر کردت — دل ز هر معنی منور کردت

جرون ایران ابتر از	در بعوم حرم ملک
۶ ۵ ذی الحجه الحرام ۱۳۸	صفر المظفر ۱۲۸۱
در اما له شرف تا اد ربیع الثانی	در ربع عرمانیان اول جمادی الاول

بسم الله الرحمن الرحیم

گفته خاقانه

[illegible] روانه بود

[illegible] از درفن نه بود

[illegible] حالت [illegible]

[illegible]

احوال عرشی جمله [illegible]

[illegible]

در طاعتم [illegible]

[illegible]

بهان [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

خواست [illegible] کلام

[illegible]

بجهت بولد خواه در سر و خواه در چشم و خواه در دندان

میگوید دست برد و جمع میگذارد پس از آن ابتدا هفت مرتبه بسمله میخواند و میپرسد چه نام دارد پس هفت مرتبه
بسمله میخواند و نام پدر را میپرسد پس هفت مرتبه بسمله میگوید و نام مادر را میپرسد پس هفت مرتبه بسمله میگوید
و میپرسد کجا درد میکند بسم مزبور را هفت مرتبه و میپرسد چیز و از است درد میکند پس باز هفت مرتبه
بسمله میگوید و مسمار را بر سر هم گذارد و میگوید پس میگوید دست از دندان تا موضع
وجع بردارد آب دهان را جمع کرده بر زمین اندازد پس قدری توقف نماید و میپرسد
که درد کم شد اگر کم نشد میخ دیگر بر جای گذارد و دستمان طرفی باز هم عمل نماید که اول کرد
حالا باز هم ... میخ را از سر داده مسمار دیگر گذارد و دستمان طرفی عمل نماید بسم الله الرحمن الرحیم
و در ... حرف مسمار فرو میکند ... الله لا محاله ساکن خواهد شد و مجرب دار نموده است

صورت

نسخهٔ روغنی که بجهت رفع سودا مجرب دار نموده است

کره گاو	اوروی درخت صنوبر	کات برنج	موم کافوری	کافور
۲۰ مثقال	۱۰ مثقال	۵ مثقال	۵ مثقال	۵ مثقال

اجزا را نرم ساییده و از پارچه نازک گذرانیده و در کره گاو جوش دهند
تا مرهم شود

الفصد والحجامة

اول ماه ضرر بر کهار رسد دوم موجب ناخوشی شود سیم ضعف دماغ بهم رسد
چهارم موجب سر درد شود پنجم باعث زردی رو شود ششم باعث
رعشهٔ اعضا شود هفتم باعث موت فجاه شود هشتم موجب سر درد شود
نهم مورث درد اعضا شود دهم موجب ناخوشی و الم شود یازدهم
باعث خبط دماغ شود دوازدهم ضعف بدن پیدا کند سیزدهم باعث ملال
و اندوه شود چهاردهم موجب خوارش بدن شود پانزدهم موجب
قولنج و درد شود شانزدهم باعث فرح و نشاط شود هفدهم موجب
صحت بدن شود هیجدهم باعث قوت اعضا شود نوزدهم دفع
ناخوشی های بطن شود بیستم موجب صحت شود بیست یکم باعث
روشنایی قلب شود بیست دویم باعث قوت قلب شود بیست سیم
باعث فرح قلب شود بیست چهارم دفع رنگ زردی شود بیست پنجم
موجب صفای قلب شود بیست ششم باعث خلاصی مرض شود
بیست هفتم ایمنی از خوف باشد بیست هشتم موجب قوت قلب شود
بیست نهم خلاصی از مرض شود سیم بر دل الحکم والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر و سپاس یزدان را — آفرینندهٔ تن و جان سزا

صانع بنیاد شیب و فراز — خالق گرد کارسازی نواز

فرد و قیوم قادر است و عزیز — کرد عالم پدید از ناچیز

مصطفی را شفیع عالم کرد — مقتدا از نژاد آدم کرد

هست از نام او اید انام — بر روانش ز ما درود و سلام

حکما سوز قول ذو القرنین — آنکه ز دانش کار حکمت دین

هست از احتیاج حکم تمام — زانکه چون معجز است اب الکلام

چونکه عطوی همی جهد از جا — با تو در حال بشنو گویا

خبرت مید هد ز خیر و ز شر — تا تویی آگه از وجه بشر

علم چون بس نه سروری باشد — که ز افزان برتری باشد

گرچه احکام جسمان اعضاست — علم او همان دانش حکماست

خسروانش عزیز داشته‌اند — بر خرد نقشها نگاشته‌اند

بس نظر کرد این نظم ادر دم — دارش شرح و روشنش کردم

بر بزرگان خطه مسکون — باد این علم فرخ و میمون

گر کسی را ابیان سر بجهد — از بلا و غم و خطر برهد

دولت و جاه در بیو فزاید — کامرانی و سیم و زر یابد

گر به بر کرد سر چه بجهد باز — یابد از خرمی زر و اعزاز

نیمه راست چون جهد از سر — بر سعادت شود سوی ظفر

نیمه چپ اگر جهد بسیار — گرد از بخت جاه برخوردار

پس سر گر بجهد نیمه راست — با تو گویم اگر کسی درخواست
بمقامی دگر رسد ناگاه — باز یابد فر و شکوه و جاه
پس سر گر جهد ز نیمه چپ — برسد او بمهتری و طرب
بر سر مهتران شود افسر — همه باشند پیش او کهتر
چونکه بجهد میان پشت ترا — پیش گیرد سفرها بنا
باز یابد از آن شمردن د — بالشش زر و سیم جاه کند
نیمه راست گر جهد بسیار — باید او انتقامی از احرار
نیمه چپ جهد بیابد کام — کردم این نظم از لفظ تمام
هر که او بوقتی جهد بسیار — خورد از بهر خواسته تیمار
بیگمان گوش راست گر بجهد — حق تعالاش مهتری بدهد

گوش

گوش چپ گر جهد بگفتاری — لغز یار او ورد از او یاری
نرمه راست گر جهد دل تنگ — گردد از بهر آنکه افتد جنگ
نرمه چپ اگر جهد شاهی — دهدش عز و منصب و جاهی
چونکه سوراخ گوش راست بجهد — بس عجب نیست گر کند آهنگ
لب او بولهو بجنبد ز طعن — از بنات الیمن با در
گر جهد چپ ازان شود دلشاد — حسنی از دنش به نیکی بار
جانب راست گر جهد زبر و — پیری ابروش دهد نیکو
ابروی چپ جهد بیابد کام — بنیادش بلند از ایام
از دو ابروش چون بجنبد میان — گردد از روی خستگی شادان
چونکه بالای چشم راست ابروی را — بجهد خرمی و عز و لذت

کردم این فصل اختصار برین | چپ چه با چپ جهد شود غمگین

هر که سوی چشم راست جهد در آن | آید از سوی نیک فتوح بیرون

خوی بد سوی شعار خویش کند | تا بسوزان نثار خویش کند

اندر آن چون ز چشم چپ جهد | شادمانی کند ز غم برهد

چونکه از هر دو چشم جست میان | تا توان گردد و شود شادان

چونکه دنبال چشم راست بجست | شادمانی ز امیدش هست

اگر از چشم چپ جهد دنبال | کامرانی و جاه یابد و مال

اگر از چشم راست بر زیر | بجهد کام و جاه یابد و زر

برگ زیرین اگر جهد مشکل | خورد از روزگار ناهموار

برگ چشم چپ از زبر بجهد | جنگ با دشمنان رهائی دهد

برگ

برگ زیرین چو چپ بجست مدام | شادمانی و عیش یابد و کام

چونکه مژگان چشم راست زبر | بجهد هر که بود بیشتر

جستنش از سفر رسد ناگاه | گردد او شادمان از او دلخواه

چونکه مژگان زبر هم از راست | بجهد مال و خیر و عطا است

چونکه مژگان چپ زیرین | بشنود زین خلاف زشت درین

خبر مرگ زنی شنود | که زیشش عظیم رنج بود

چونکه مژگان چشم راست زیر | تا بنزد کویدش خود دلبر

گرد بر گرد چشم راست اگر | بجهد بشنود غم‌خور

باز بشنود ز رنجوری | باشد از نامرادیش دوری

گرد بر گرد چشم چپ ناگاه | ور جهد شادیش بود در راه

دیدهٔ چشم راست اگر بجهد | خرمیش باشد از خطر برهد
دیده گر چشم چپ جهد بتمام | گوشهٔ چشم راست گر بجهد
باشدش عز و زندگی بدوام | گوشهٔ چشم چپ جهد سوی بینی
گر جهد او بنده فریش رهد | بسری نغز کو هرکس دهد
جانب راست گر جهد رخسار | گردد ایمن ز رنج و از تیمار
چپ جهد باشدش تیمار | گر کسی نو جهد هم بینی
گر زنخ بس سرنگون بجهد | از غم و محنت جهان برهد
نام بردار و مهتری گردد | مال یابد توانگری گردد
بینی بینی اگر جهد سوی راست | ما به چه فتنه و غوغاست
گر جهد سوی چپ شود بزمان | باز در دم شود تو شادمان

سر بینی

سر بینی چو سوی راست جهد | چند روزی خبر ز رنج دهد
وگرش چپ جهد شود دلشاد | بخشش آرد بجز بهار بار
چونکه سوراخ بینی از سوی راست | بجهد وقت کامرانیهاست
گر جهد سوی چپ شود بیمار | باز باشد خلاصش از تیمار
گوشهٔ راست از دهان چو بجست | دهدش ضر موسلا دی د
وگر از چپ جهد بیابد مال | زید از تربیت بحد کمال
گر کسی را دهن تمام جهد | داد در نظم سخن بکام دهد
گر کسی را جهد لب بالا | لب گرد به پیش او اعدا
لب زیرین جهد بیابد کام | هر چه خواهد خورد بلطف طعام
گر کسی را زبان جهد بیار | افتدش جنگ و فتنه و پیکار
قول دیگر سخن روا باشد | همه کس را امید و هوا باشد

گر کسی را زنخ بجهد ناچار	کند او فتح و فتنه بسیار
لیک در جنگ او ظفر یابد	منهزم گشته خصم زو برهد
ور کسی را لب و زنخ بجهد	حستی وعدها عطاش دهد
باد هر دم فدای تو جانها	گر زبر سوی راست دندانها
گر کسی را بجست ابروش تو	پری آیدش لطف نو
دگر از چپ بجهد رمال حرام	گرده او سرفراز در ایام
جانب راست گر بجهد زیرین	یابد او زر و حرمت نیکی
ور از سوی چپ بجهد بسیار	یابد او مال و حشمت مقدار
گر کسی را بجست نای گلو	او طعامی خورد و شنوی نیکو
ور کسی را بجهد همه گردن	پری آیدش لطف و حسنی
گردنش گر ز سوی راست بجست	یابدش نیکو جاه و زر بپوست

گر بجهد

گر بجهد چپ خلاف این باشد	چون جفای خنده جفای باشد
هر که را سوی راست بجهد گوش	نیک بشنو سوی سخن کن گوش
ملک یابد بلند نام شود	کار او در جهان بکام شود
گوش چپ چون بجهد بیکبار	با کسی روز رسد بد و تیمار
کتف راست گر بجهد بهنر	گردد از جاه و عز و نعمت ور
گر بجهد چپ بود همایون روز	بر همه کار با شود پیروز
بازوی راست گر بجهد بیکدم	غم خورد باز دل کند خرم
جانب چپ اگر بجهد بازو	چیزکی گم کند بناگاه او
باز یابد بدو و شود شادان	گردد از خرمی بیش خندان
ساعد راست گر بجهد ناگاه	چه چه نیک باشش بد خواه

گر جهد چپ پای او شاهی   رو دهدت بی خلاف آگاهی

گر جهد دست راست بسیار   باید از عز و مال او مقدار

گر جهد دست چپ بکام رسد   ز سعادت بنام و عام رسد

گر کف راست از آن جهد کف   باید او زر و سیم و جاه و شرف

ور کف چپ جهد نکو همیون   ابد از آنجا نعم بسر دان

اگر انگشت اوز را جهد   کام او بخت دیر تر بدهد

دیگر انگشت اگر جهد از دست   خصم دشنام او دهد پیوست

از میانه اگر جهد انگشت   بالدش شادی طرب بهم پشت

دیگری گر جهد سر افراز د   نعمتی یابد و بدو ناز د

خرد انگشت اگر جهد از راه   مهمانی رسد بدو ناگاه

اگر

اگر انگشت چپ بهموار   بجهد چست مالش و بی کار

گر جهد دیگری که زیر او   بالدش گفتگوی با هر جفت

گر میانه جهد بهی باشد   دل او اندکی غمی باشد

اگر از چپ جهد دگر انگشت   ابدش سیم و زر بسی در مشت

دیگر انگشت چپ جهد خرد   باید او نعمت و درم بسیک

بغل چپ جهد بخوش دلان   بغل راست انکه نیز بدان

جانب راست گر جهد شانه   چشم زخمش رسد ز بیگانه

جانب چپ جهد نکو بهتر   باید اندر زمانه دولت و فر

هر که پشت او بجنبد تمام   رنج دشواریش رسد ناکام

چون جهد زانو به پیروزی   کمترک یابد از بی روزی

نیمه چپ اگر بجهد بسر   یابدش پیش قوم بعد خطر

گر کسی را نشان جهد لب پشت   مهتریش از کرم بدو بدهد

جانب راست گر جهد پهلو   روی آرد غمش بدو هر سو

جانب چپ اگر جهد ساقش   گردد از زخم و بی الالی

چون بنه گاه را چپ جهد مدام   ش دهان کند بیابد کام

چون بنه گاه چپ جهد ارکم   خرم بهار رسد کامش مقیم

گر کسی سو میان جهد در دم   با کسان آید او رهد ز غم

از زمینی دگر بیابد مال   یا بیابد زنی بحسن جمال

سر سینه اگر جهد از ناز   از عزیزش بیابد باز

از سوی راست گر جهد سینه   رنج بیند ز چرخ دیرینه

جانب

جانب چپ جهد کند کاری   که از آن کار باشدش عاری

هر که سوی سعد جت تا کاهان   گردد از طعن مردمان بریان

هر که سو دل جهد شود غمگین   حسبتی دل ضعیف بود بیقین

از سوی راست گر جهد پستان   شود سوی گلشن و بستان

نشنید بخانه تنها   باشد او بار انده و سودا

گر جهد چپ رسد بند و بخت   شمر برگ باشدش بدرخت

حسبتی ناف بعثو نالبست   شادی و خرمی در این عالم

گر کسی را جهد میان شکم   خوش خورد باشدش طعام از غم

جانب راست گر شکم بجهد   کام یابد ز دست غم برهد

جانب چپ جهد شود شادان   گرددش قصر عشرت آبادان

گر که بجهد تمام پشت اگر — کام دل یابد و سعادت و فر

زیر اگر بجهد از دو گردن تن — گردد از اندوه و غمان آزاد

بیت

گر جهد راست خانه دولت ها بست — یابد از بهر دوران عنایتها

چپ جهد ابدش یکی فرزند — شاد گردد و سروری او دلبند

هر کسی را جهد چو خانه تمام — یابد او ملک و پادشاهی و کام

بیت

گر کسی را جهد ز آن سر ران — شود اندوهگین ز حد بیرون

جانب چپ جهد شود شادان — یابد از رنج زود کار امان

چون کف گوشت تا کهان بجهد — مژده‌ها لیتو برادر دهد

جانب راست گر جهد بهتان — کو بدش خصم از پی نقصان

جانب چپ جهد بیابد مال — شاد گردد و رفت اندر حال

برالم بو

بیت

هر که بوران را جهد بسی — نیکوئیها ببیند او ز کسی

گر جهد چپ رسد کسی بر او — که شود شادمان ز شطر او

اگر از ران آنست راست برون — شودش جاه و مهتری افزون

و گر از چپ جهد رسد شادی — یابد از بخت خود مرادی

بیت

گر جهد اندر دل ز رون از زرا — شود اندوه و رنج او کم کس

گر جهد اندرون چپ از زرون — یابد او مال و جاه بی پایان

جانب راست گر جهد زانو — شود اندوهگین زمانی او

گر جهد چپ سرو دشتش دگمی — ای سخن از الهی شنو از من

بیت

سر زانوی راست گر بجهد — اگر اندک اگر فزون بجهد

حالدی ناشزای ادکو بد　　بد او و رقای ادکو بد

گر جهد چپ نوا اکری باید　　بد بره بسم دلسروری باید

زیر زانو اگر جهد از راست　　دشمنی بو زبان بد گویاست

گر جهد چپ سنیذا و ساق　　فرد در کنج خلوتی ناچار

جانب راست چون جهد از ساق　　گذ بو خیبان سهید پراوانی

جانب چپ جهد شود روشن　　هر جه جست بالش دشمن

بوره را اگر جهد بجنبد　　گرد از باج بیچ سوتمند

چپ جهدش دی بیاز شود　　بر روسیم سرفراز شود

هرکه بولست زلف چپ بنقیم　　باشد اوشاد و خرم از زر و سیم

گر جهد لنگ چپ پا کاهان　　گرد ادیم مغنی شادان

جفتی

جای پشت زجانب راست　　شاد بو خرمی لطف و عطا بس

چپ جهد پشته شود نزدیک　　کو لعوفته خفو تو حیف

جای ابر راست از غا لیت　　جای کوع چپ زن غا زن بیت

برکعاب جهد رود سفر　　بارکرد در کاه و لعو زر

جای لیث پای راست بدوان　　که همه کس از او شود شادان

بالو تر شود تحقیق دیگر　　باید غنیمتی ز سفر

جای چپ سفر کند بارل　　گرد از هرجه کار را درون

پای او کف جهد ز راستی　　شود او تحقیق سخت اندره بی

اگر از چپ جهد کند سفری　　باز آید فرین بسم و زری

همه با اگر جهد شود ز زمان　　لعو نیک از شعر اسان

باز آید رسیده کار بکام — یافته با تو جاه حرمت و نام

بیت

اگر انگشت پای راست بجهی — بجهد نیست هیچ شک بیقینی

غایبی آید از سفر بارش — یاد دهد چرخ هفتمین یارش

گر جهد دیگری شود رنجور — معتبر بیش یا کم از مادر

گر جهد او میانگی بسیار — حاصل آید حصول مقصودی کار

گر جهد دیگری میانی باشد — لیک خورده کی خلاف ابی باشد

گر جهد کام دل بیابد زود — شود از بخت خویشتن خشنود

بیت

اگر انگشت پای راست تمام — بجهد بشنود از خدا پیغام

لیک اجر امیدوار شود — خوشدل از فضل کردگار شود

اگر انگشت پای چپ مهتر — بجهد او رسد بدولت و فر

دیگر

٦٩

دیگری گر جهد میانی باشد — که بیابد بسال تو مقدار — کند انکار

گر میانه جهد بکوش دری — باشد از روزگار آزادی

بیت

گر جهد دیگری خنصر تنها — اثر جنگ و فتنه و غوغاست

صدقه ده طاعت و نماز و نیاز — که بنده تا از آن بگردد باز

اگر انگشت پای چپ هموار — بجهد خوشدلی شود بسیار

رسته گردد ز رنج و بیماری — باشد از بخت خویش یاری

ناخن پای راست گر بجهد — خبر از شور و جنگ و فتنه دهد

ناخن پای چپ جهت بدوام — خرمی باشد و سعادت و کام

ناخن دست راست چو گه بجهد — اثر فتنه و خصومت هست

ناخن دست چپ جهت آدمی — گردد ایمن ز هر بلا و غمی

آید از رنجها بیرون — اندهوهش کم شود طرب افزون

شد تمام افتتاح سرتا پا — بهم سیر وم بقبض قدرا
سیصد و پنج بود هشتاد — که ز طبع من این کشته زاد
زین رساله مراد حاصل شد — بر فنای نظم طبع مایل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

چون کسی خواهد که البته اسخر و طابع کرداند و مناسب واقع
شود باید که در مدت اربعین ترک حیوانی خوردن نماید
و در این ایام صایم باشد و در اربعین اول هر روزی سه صد
هشتاد یکبار بخواند و در اربعین دویم روزی چهار صد و
نود و دو نوبت بخواند و در این اربعین از بخوری که ملکوه
مشو داعیه تواند بسوزاند و در اربعین سیم بخور دایم بسوزاند
و از ابتدا تا انتهی قرائت بخور بپا شد و بعد از اربعین
ثانی خواند اما علامات آنست که در خواب مردم خوب صورت
خوش قد نیکو اسفل خواهد دید و ایشان را دشمن خواهد نمود
که چه بخو کی تا به عمل بکند و اگر او را دعا علوم خبیده مال
دنیا

دنیا کند ترک نکند و باشد که در اربعین دویم این
عمل را تمام رسد آید ببیند و اگر در اربعین سوم شود
بقول ایشان عمل بکند مضطر نکردند و مطیع شوند
و مدعا حاصل شود و دلیل اجابت ارواح و تسخیر و تنجیم
ستاره هیچ عملی از این نباشد و بخور و بی خطر
است و سریع الاجابت است و بخور مذکور سنبل و دوالله
و سعد و صندل و عود قماری و عنبر اشهب و کافور
و مشک و زعفران مجموع را در شیشه کرده کشته نکارند
و در سر روز آخر صندل برآید و هر روز شش
صد و سی بار بخواند و صندل چنان است که عود
شده و در خارج بیضه بر بالای آن در سر چشمه با سبزه
و آب دو و را در دم باشد روی بقبله بهره بجا
نشیند و مجموع در برابر روی خود نهد روز آخر ختم
ما تمام نا رسیده باشد که جمعی ظاهر کردند و باوی
بیعت کنند و مطیع وی گردند و خاتم تجلی بوی دهند
و تمام در مدت و چون خواهد که از صندل بیرون آید
دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحة
الکتاب پانزده بار آیة الکرسی بخواند و چون بیرون
آید چیزی تصدق نماید تا دو تا خاو بیعا بند و بعد

وبعد از هفتم روز بخور بسوزد واکر نسخه بخوم وعیره
نخواهد هر روز نو ونوبت ورد کند واکر اورا
کاری کلی یا مهمی پیش آید باید که هفتصد و
هشتاد و یکبار بخواند هر روز انچه تواند تا انک
که سه اسبوع این عدد تمام شود وبخور بسوزاند
وازان جماعة امداد طلبد که امداد کلی باید در جمیع
امور واین نسخه هیچ خطر ندارد کلی وجزوی است
اسانست وصورت مندل اینست بسم الله الرحمن
الرحيم ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض
في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشي الليل
النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين
فالصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا
ان الهكم لواحد رب السموات والارض وما بينهما
ورب المشارق انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب
وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملأ
الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب
واصب

واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب
ثاقب فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا
انا خلقناهم من طين لازب يا قومنا اجيبوا
داعي الله وامنوا به يغفر لكم من ذنوبكم ويجركم من عذاب
اليم ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض
عيونا فالتقى الماء على امر قد قدر يا معشر الجن والا
نس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان قل اوحي
الي انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا
عجبا يهدي الى الرشد فامنا به ولن نشرك بربنا
احدا وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا
ولدا وانه كان يقول سفيهنا على الله
شططا اذا جاء نصر الله تا اخر سوره

در کشایش کارها ودفع تنکی وفتوحات
وتوانکری ودفع فقر وهر درویشی باید که در کار خویش
هر روز پریشانی حال دست دهد که بحال خود
در مانده باشد ومضطر کشته باشد ورد این
نماید بعد هر صلوات بیست [illegible] که پنجاه

هفت هزار و سیصد و بیست و یک عدد است تمام
رسانند هر روز چهار صد و چهل و دو نوبت
بخوانند ثواب فتوحات روی آن گشاده گردد
و نعم متواتره بآن رسد و هیچ کس محتاج نگردد
و عدو و سلطان بلکه مجلس هم مشغول و ضعفا
نوبت نه بار است و یا بعد هر صغیر و [illegible] کنند هر
روز بعد از نماز صبح یک نوبت بخوانند و بعد از
نماز [illegible] یاد کرده دو نوبت بخوانند و اگر
بلدی حفظ شده و محفوظ باشد بخوانند الله [illegible]
کس با بی [illegible] قیام نتواند نمود جهت خواندن [illegible]
خیر و برکت بران ملک نگاه دارد و اگر [illegible] محفوظ شود
هر صبح و شام یک نوبت بخوانند از آن انت محفوظ باشد
و جمعیت تمام یابند و اگر هر ولی هر روز یک نوبت
بخوانند ~~از آن انت محفوظ باشد و جمعیت تمام یابد~~
توانگر شود و اگر هر شب جمعه که اول هفته بود
بنویسند [illegible] بخانه [illegible] که در خانه نگاه دارند [illegible]
ولت [illegible] رسد و اگر بعد از تمام ختم [illegible]
بر کاغذ [illegible] بنویسند و با خود دارند [illegible]

مستقیم

شب

مستقیم ماند و هر روز سعادت زیاده شود و خو
بیناست هر نیت که خواهد مجرب است بسم الله الرحمن
الرحیم و بعده قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا
مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا وآیة
منك وارزقنا وانت خیر الرازقین ولقد مکناکم
فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون
والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا
فیها من کل شیء موزون وجعلنا لکم فیها معایش
ومن لستم له برازقین وان من شیء الا عندنا خزائ
نه وما ننزله الا بقدر معلوم الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما لینذر
باسا شدیدا من لدنه ویبشر المؤمنین الذین یعملون
الصالحات ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیها ابدا قل
کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط
السوی ومن اهتدی الم تر ان الله انزل من السماء
ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله لطیف خبیر ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین ومن یتق الله یجعل له
مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله

فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شيء
قدراً لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه
رزقه فلينفق مما آتاه الله لا يكلف الله نفساً
إلا ما آتاها سيجعل الله بعد عسر يسراً كلا إن كتاب
الأبرار لفي عليين وما أدراك ما عليون كتاب
مرقوم يشهده المقربون

در دفع دشمنان و حسودان

و مودیان و مقهور شدن اعادی و رام شدن
مودیان این بیتها بر حلوا بخوانند بعدد کبیر که
دو هزار و دویست و پنجاه و سه عدد است و
تصدق کند بفقرا اما اگر بدین عدد بر حلوا نتوا
ند خواند بمدت پنجاه روز این ختم را تمام رسا
ند هر روز چهل و یک بار و در هر جمعه چهل و یک بار
و سه روز آخر پنجاه بار و اگر خواهد یک مجلس
عدد وسیط بخواند که یکصد و پنجاه بار است
و عدد صغیر هفت بار و خاتم ده نوبت است
و خاتم خاتم یک بار هر عدد که بدین اوراد قیام
نماید

نماید دشمن مقهور گردد اما عدد کبیر و وسیط مذکور
شد خاتم و هر روز بهتر است که بخوانند دشمن مقهور
یا هلاک شود و فایده آن مظهر باید و دیگر هیچکس
با او دشمنی نکند و حقیر وقتی در سفری بودم جمعی
حرامیان مرا گرفتند و آنچه با من بود بردند و قصد قتل
می کردند و مصحف حمایل داشتم خواستم که مرخص
و دو رکعت نماز گزارم و ایشان منع نمودند تا نماز
نگذاردم و مصحف نگشادم و دانستم که در این آیات
منبع است برای استدلال بخواندن کردم که جمعی
حاضر گشتند با اسبان ابلق سوار و جامه‌ها سفید
و جامه‌های سبز پوشیده و هر موضع که بسم است
ایشان رسید سر گشتی و اسبسواران پیدا شدی
دانستم که ایشان فرشتگانند و تیغ‌ها و دبوس‌ها
در دست و آن بدبختان را یکان یکان هلاک
کردند و مرا گفتند ای نظر علی چون در دست ظلم
چنین کسان گرفتار شدی باید که شخصی گرفت
دیار کردید این دعا و دعوات و هر یک از اصحاب

تعلیم کن برای هر غم و مهمی کلی و بخوان اصحاب از
جنک عدو و دربار بسیار کو و خصوم بخوان
هر که این اوراد بخواند خلاص شود و ایمن
کردد و هر که این اوراد بخواند از جمله بلا
کوراه نجات یابد و حضرت امام احمد رضی
عنهما و همه جزوی و کلی و کارهای مشکل
و دشمنان قوی تجربه کرده ام روز نجات
یافتم و اکر خواهد که از نظر دشمنان غایب
شود چون خصم را از دور ببیند بمکان
راه رود و این اوراد را ابتدا کند و
بر خود دمد دشمن او را نه بیند و مقصود
کردد و از برای مقهور اعدا روز شنبه
میان روز ... برود رو بجانب جنوب
و پشت بجانب شمال کند و این اوراد را
بخواند بعد نماز البته خصم فنا کردد
و اکر لشکری عظیم روی بمقابله نهد و خوا
هد که ایشان منهزم کنند و تمام ختم

حیتر

میسر نکردد از چهار سوره و چهار قبر کهنه و از چهار سوره
مسجد آدینه ... خاک بردارند و این آیات را هفت
بار بر آن خاک بخواند و بجانب لشکر پاشید در طلوع
اصحاب البته منهزم کردد و حضرت الطالی عبوس کرد
که علی الصباح انتقام کشند و حضرت انس هفت
مرتبه خوانده ام صباح که شد خلعت کرفتم و یک
در راهی بر بلد اصفهان میرفتم دزد و دفع و
ظالمان سر راه دیدیم کرد بر فی قصد من می آمدند و
بسیار دشنام ان عصر بود چون شروع در خواندن
کردم مکر فعر بدیدند مرا و قصد دیگر که مرا ندیدند
بود و بعد من شروع کرده بودم مرا در بر کرفتند
و تحسین کرده و من براهی چند کرامت کرده و خواص
این آیات بسیار هست و من مختصر کرده ام بسم
الله الرحمن الرحیم واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم
الطور خذوا ما اتیناکم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا
وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم قل بئس
ما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین امن الرسول

بما انزل اليه من ربه والمؤمنون كل امن بالله
وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من
رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك
المصير لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت
وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او
اخطانا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا
واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا على القوم
الكافرين واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذ
كروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلو
بكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من
النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم اياته
لعلكم تهتدون قل ارايتم ان اخذ الله سمعكم وابصا
ركم وختم على قلوبكم من اله غير الله يأتيكم به انظر
كيف نصرف الايات ثم هم يصدفون اذ تستغيثون
ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مر

دفين

دفين وما جعله الله الا بشرى ولتطمئن به
قلوبكم وما النصر الا من عند الله ان الله عزيز
حكيم وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل
ظلما ولا هضما فخسفنا به وبداره الارض فما
كان له من فئة ينصرونه من دون الله وما كان
من المنتصرين وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن
خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون سلام
قولا من رب رحيم اقتربت الساعة وانشق القمر
وان يروا اية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر
وكذبوا واتبعوا اهواءهم وكل امر مستقر ولقد
جاءهم من الانباء ما فيه مزدجر حكمة بالغة
فما تغن النذر فتول عنهم يوم يدع الداع الى شيء
نكر خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث
كانهم جراد منتشر مهطعين الى الداع يقول الكا
فرون هذا يوم عسر كذبت قبلهم قوم نوح فكذ
بوا عبدنا وقالوا مجنون وازدجر فدعا ربه اني

إني مغلوب فانتصر ففتحنا أبواب السماء بماء منهمر
وفجرنا الأرض عيونا فالتقى الماء على أمر قد قدر

از امام محمد تقی ع مرویست که حضرت
رسالت پناه فرموده‌اند که سوره یس خواص بسیار دارد
اولا اگر هفت نوبت بخوانند بر سنگ آسیا بند شود بفرمان
خدا تعالی باشد و اکر بار بر روانی بخوانی و از آب
وضو ساخته دو رکعت نماز کنی در هر رکعت سوره
یس بخوانی اگر تمام عالم [illegible] برسد واکر
هفتاد بار بخوانی و در یاد دمی و بگویی که فلان سلطان را
نزدیک من بیاور در حال حاضر کردند واکر این سوره
را هفتاد بار بخوانی بعد از آن بر کاغذ پاکیزه با زعفران
نویسی و روی بسوی قبله کنی و هفتاد بار دیگر بخوانی
وانکه کاغذ را بر کردن بندی عجایب ها بینی که بوصف
راست نیاید واکر این سوره را نوشته در حمام
کیرند و بر بازوی راست خود بندند دشمن
و غیره مسخر کردند واکر خواهی که [illegible] بر سد
این سوره را بر چهل و یک دانه فلفل بخوان هر شب

بر

٧٦

باید بار بنام دشمن و بر پیش بر سر راه دشمن
دفن کنی زبان آن بسته شود که هیچ نوع گناه نکرده
واکر این سوره را بعد از فریضه یک بار بخوانی کفایت
هفتاد سال نماز باشد واکر خواهی که محبت
کسی در بند باشد و گرفته کهنه خاک بگیر و این
سوره را یک بار بخوان و بدان خاک بدم و آن
خاک را گل ساز و بر هوا انداز آنکس بند محبت
آنکس بسته شود که هرگز گشاده نشود واکر خواهی
کسی از عشق خود دیوانه سازی چنانکه در عشق تو
قرار نگیرد بر چهار سنگ ریزه این سوره را
چهار بار بخوان و بر آن سنگها بدم و آن سنگ
ریزه‌ها را در خم که خمر کنی و [illegible] را موم سوز
کنی و [illegible] حاضر شد تا [illegible] برسد و باید
که مثقال خمر باید [illegible] باشد و [illegible]
و [illegible] اثری و سنگ ریزه [illegible] اثری
و الا ایمان باشد که هلاک شود از عشق و این مجرب
است اکر خواهی که بخت و دولت بر تو کشاده شود

دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار
و سوره یس یکبار و این نماز را دو شنبه و سه شنبه
و پنجشنبه و جمعه بگذارد در بخت و عزت بر تو گشاده
شود و اگر خواهی زبان بد کسی دشمنی از انکه
بر زبان کرده این سوره را هفت بار بخواند و بر
ده تا بخورد هرگز بدی از او نبیند و اگر خوا
هی که کسیرا هلاک کنی بیار یک خشت خام و بر پشت
خود بنه و صد و یکبار سوره یس بخوان و هر بار
که تمام میشود خطی بر آن بکش و چون تمام شود
بد خیاره بساز و این خشت را در زیر اخباره بنعر
نماز کن و بعد از آن خشت را در حوض انداز چون
آن خشت فرو پیرد دشمنت هلاک شود و اگر این
سوره را بجهت غایب بخوانی بسوی بکار آن غایب
بر حال حاضر کرده و اگر این سوره را بکاغذ
بنویسی بر موم کیری و بر بازوی بندی عجایب
ها بینی و اگر این سوره را هفتاد بار یا هفتاد
بار بخوانی چنان بود که هفتاد بار ختم قران کرده
باشی

باشی و اگر خواهی که عقد لسان کنی بر سه کرده هر کرده
تا فی یکبار این سوره بخوان و بر سه خواند
این تا خود دمی کن زبانش بسته کرد و اگر
خواهی کسیرا مهربان خود کنی بر پهلو بندش
بر پهلو یکبار این سوره را بخوان و آن
سنگ ریزه ها را بسات و بر خرمن بند و سه جرم
موم استوار کن و دیگر بار بد کرم پنهان کن
تا عجایبها بینی که بران بود که رسوا کرد و بایی
کردد بیرون آوری و اگر خواهی بی نوا را
بکیرد این سوره را چهل و هفت بار یا هفت
ریسمان بخوان و بر خانه جا مدیار واکس بیچ
و بموم مهر کن و در خانه تا هر کس آنکس مطیع
تو کرده و محبت است و اگر خواهی که مرد را
به بندی یا او زنده بخوانی اراده در کوه
و بروی بر بار این سوره بخوان و آن
خاک را کل کنی و آن کل را بر دیوار خانه را
نکنی بود یا نه بر در حتی پنهان کنی هر
کو کشاده بکرد و اگر خواهی که خلق را

در خصومت اندازی عنان این سوره را بر مجمی
و بران بدم و نام مردم را یاد کنی و آن بخور را در میان
ایشان انداز آشوب و جنگ عظیم در میان ایشان
افتد و در حالت انداختن این آیه را هفت بار
بخوان لقد کان لسبإ فی مساکنهم آیة جنتان
جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم وا
شکروا له بلدة طیبة ورب غفور و اگر
این سوره را روزی هفت بار بخوانند روزی
بر وی فراخ کرد و اگر بر بادیه سفالی بنویسی
و بدهی آنها عزا درد بخیزند و اگر خواهی رنجه
در کام خود داری ... باورد و مغربا را
و هفت بار این سوره را بخوان و بر آن بدم
و آب بنمی بران بیخ درخت سیب بریز
تا آنرا شیرین بیارد و بوی خوش بدهد
این سوره بنویسد آن زن در نکاح نو بیاید
و اگر خواهی کسی را عاشق و مبتلای خود گردانی

بخواه
بنام او هفت قرص گندم خالص و ٧ بار این سوره را
بخوان و در هر طعامی یک مثقال آن انداز و بدل
دهی تا بخورد از عشق تو دیوانه گردد و اگر
مرد بر بسته باشد و هیچ گونه گشاده نگردد
خود ٧ بار این سوره را بگلاب و زعفران بنویسد
و بخورد در حال گشاده گردد و طلسمهای آن دفع
گردد و اگر کسی تنگدست باشد باید که در شب
جمعه بعد از نماز خفتن جهل و یکبار بخواند
و بعد از آن صلوات بر رسول بفرستد حق تعالی
روزی او را فراخ گرداند و اگر این سوره را
بکرده نان و سکنجبین [illegible] دهد با عقرب
یا نیش که مار و کژدم جدا شود البته شفا
یابد و اگر خواهی مبارزو دشمنی
دفع افتد و اگر خواهی که کسی عاشق خود گردد بخوان این را بر
انگشتی که کسی عاشق خود گرداند این را بر خواند
سوره در روز یکشنبه پیش از نماز بامداد در
هنگام بوقت سپیده صبح انشا اندازد بنام آن و ماده

و نام خود و مادر خود چنان عاشق شود که اگر
یک ساعت نور اندبیند دیوانه شود و این آیت است
وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی
رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل
خلق علیم بسم دل [illegible] فلان بن محبت فلانه بنت
فلانه بحق ایاک نعبد وایاک نستعین واکر کسی را
مهمی پیش آید این سوره را چهل و یکبار بخواند
و بر [illegible] هفتاد و یک بار [illegible] مهم
او بر آورده شود واکر کسی این سوره را بکلاب
در غضارات بنویسد بکافور و بشوید بخورد
دلوی قوتی پیدا شود که هر چه خواند یاد
گیرد و فراموش نکند واکر بنویسد و بر درختی
بندد در میان باغ هیچ آفتی بآن باغ نرسد و در
خانه که این سوره باشد دیو و پری کرد آن
خانه نکردد واکر کسی را فرزند نبود این
سوره را بمشک و زعفران بنویسد و بیاویزد
کرده و بر ادای انما نغذیا [illegible] فائده
یابد

بر بازوی راست بندد چون بشوهر خود رسد البته
فرزند شود و این سوره را هر شب که خواند مجرب
است واکر [illegible] بعد از نماز صبح بخواند همه محتاجان
بر وی جمع کردد و دفع آسیبی بوی نرسد والله
اعلم
اکر مردی [illegible] راغب باشد بحرام در طبیعت روحانی
آمده که کفته اند [illegible] موی سر زنان [illegible]
بخوه کنند مردان [illegible] بخورد چنانکه [illegible]
کرد [illegible] بکند [illegible] باید شد
که مغز سر خرکوش را با شراب هر زنی بیاشامد
عورت از آن [illegible] شود و چون [illegible] سایده
[illegible] کرده نیم مثقال از آن با شراب بهر زنی دهند
[illegible] شهوت جماع از آن شود و چون [illegible]
پیش از طلوع تا بعد از طلوع [illegible] ساید
[illegible] کند [illegible] بیند هر زنی که از آن
بخورد شهوت از مردان وقطع شهوت از آن شود
و چون [illegible] ساید [illegible] نعناع [illegible]
سازد هر زنی که از آن بکرند بنوشد تا بعد

تا یک سال قطع شهوت از مردان شود وچون دود نیل
ببوشند دو سال چنان باشند وهمچنین واینها زنها
دانند بسیار بکار آید   وچون بر مقعد زن کرم
سرخ چنان نهند که انوقت ندانند همچنانست شود از این
حاصل کرده و بگیرد و بخانوا بانیم جو بوشانند
تا با آن هر زنی که استنجا کند طالب جماع گردد
وچون موی سر که از شانه فرو ریزد بسوزانند
ومرد احلیل را با خاکستر آن مالید با هر زنی جماع
کند دیگری تا در صحبت شوهر آن زن باشد واین
لغرائب دیگری نهند   ودر حیوة الحیوان
مذکوراست که چون مرد احلیل را بخون شقایق
بری اعشد با هر زنی که مباشرت نماید دیگری نامرد
بر جماع آن نگردد وآن زن با دیگری انس نگیرد
ودر اسرار الاطبا مذکور است که چون مرد
قضیب خود را بزهره کرکس آلوده مباشرت نماید
احدی با زن مقاربت نتواند کرد

سر عهد از جعفر طوسی منقول است که چون
زبان ضفدع سبز را بر دل خفته خواب بنهند
سر بزه کرد زندها افراشتن آنچه بخورد بجهی از احوال
ضفدع کشندان زن آنچه بخورد که بیان کند

اخری   این کلمه را بر پاره نان نولید و بدزد دهند بخورد
اگر دزد باشد در گلوی آن بماند تا باقرار آید

۲۲۲ ۱۸۱۱ ۱ م ۱۸۱۱ و
۱۱۸۱۱ ححح ۹ د

احضار کند که این را بدین طریق نوشته در میان خمیر از آن
باید بدزد دهند جاذب گردد و نام شخص در میان نولید

ادرجعفر
بسم ۱۱

اگر ۱۹ ... بپزد در ...

احمر ... لا تقعد ... فاطع بهد
... الفضه و ... آثار الابقر ... منه

در دانستن احوال مسافر و غایب باید اسم مسافر و اسم مادر
او را حساب و از مجموع آن هفت هفت طرح کرده آنچه باقی
میماند رجوع بسطرهای زیر نموده که احوالش بنحوی که هست
معلوم میشود انشاءالله تعالی

یک بماند غایب زنده و لیکن مریض است دو غایب مریض
و خوف موت دارد سه دلالت میکند بر اینکه غایب
مرده باشد چهار میباید که در عرض راه باشد لیکن
بجهت طی مسافت یا جهة دیگر تصدیع میکشد پنج احوالش
در نهایت خوبی و خوش حالی است و در عیش و نشاط
میکند و شش بصحت و سلامت متوجه منزل خود است و در
این زودی خواهد رسید هفت می باید که مقتول یا بمصیبت
دیگر گرفتار شده باشد والله اعلم

[illegible] ه کتاب الوجه مباشرت نماید
[illegible] نتوانند کرد

[illegible] ۱۲۸۳

٨١

کف او را گرفته باشند قطره قطره بر روی سنگ بسایند تا وقت
که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد و مانع انفصال گردد پس قطره
قطره آب آهک صاف بقدر روان شدن در او ریخته استعمال
نمایند و باید با آب آهک آنقدر روان کنند که چون حبر [illegible]
بابذن ذکا خیلی [illegible] والله اعلم

اجمع [illegible] في القرعة [illegible] واجعل في القشر زجاجًا وتسير ما علی
قفص [illegible] خذ وكب على القفص [illegible] وتجعل فوق [illegible]
زبد البرطن فان الزاج يتخذ في الايام ماء احمر فاجعل منه في [illegible]
واجعل القدح على رماد حار واجعل في الزاج [illegible]
فان [illegible] على [illegible] النار [illegible] الماء في الزاج [illegible]
احمر [illegible] فاطبخ بهذا الماء الزيبق فانه يعقده [illegible]
[illegible] درهم [illegible]

طریق استخراج ایضاً

تمام مداخل اربعه بکیرد تمثیل ان باین نحو میباشد اسم محمد صادق

م ح م د ص ا د ق د ر ه ن د ح کلا ات د ا ر د ی ا ن ه مدخل

کبیر ۴۳ ۱۲۲ مدخل وسیط مجموعی ۲۰۸ ۱: مدخل وسیط وسیط

۱۱ مدخل صغیر ۲ پس حروفات سؤال را حساب کردیم ۲۰۵ بود

بسط حروف کردیم ه ک شد نقاط نقاط سؤال را حساب کردیم

ده بود بسط حروف کردیم ی شد مطابق شمردن حروف و نقاط

د حروف بردن این است که بعضی از اخراج مطالب حرفهای سؤال

را با ان حرف یا حرفی که از عدد حرف سؤال و نقاط او اخراج شده

جمع کنیم هیچ نسبی حرفهای سؤال را جواب اردن عدد حروف و نقاط

شمرده اگر حروف سؤال و حروفات خارجه مستخرجه در حروف

با جواب مطابق است صحیح والا غلط واقع است پس مداخل اربعه را

بحروف بردیم این شد د م م غ ح ک ق ا ی ب س ل ی

حروفرا زبور دستاکی دیدیم بس سوتی حرف حبیلی بن شد

د ا ل م ی م ر ا غ ی ن ح ا ل ا ف ق ا ف ا ل ف ی

ب ا د ک پس ادبار این حروفات مستحصله کرفتیم

ادبار حرف صفحه و ادبار سطر خانه مثل قول عامل حرف

اول نتاج دبود حرف ثانی تا نتاج صفحه حرف ثالث نتاج

سطر بود حرف رابع نتاج خانه پس مستحصله مستخرج

جواب جامع این است ا ه د ض ض غ ط ظ د ص د خ

ر س ظ ح ا ض ا ت ه س ص ت ص ق

س ع ص پس این حروفرا نظیره کرفتیم این شد

ر ل د ن م م ص د ص ی و ا م ت س ل س

ح ح ق ا د ج د ه ا ب د پس این حروفرا بیک

تکسیر مطلوب کردیم این شد د ر ب ل ا د ه ن د

م ح م د ص ا د ق ص ح ی ح و س ا ل م ا س ت

قلم ارسطالوس

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
[illegible]

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
[illegible]

م ن و ه لا ی قلم قبطی
[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
[illegible]

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م
[illegible]

ن و ه لا ی قلم دالیس
[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
[illegible]

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
[illegible]

م ن و ه لا ی قلم [illegible]
[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
[illegible]

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
[illegible]

م ن و ه لا ی قلم [illegible]
[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
[illegible]

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
[illegible]

م ن و ه لا ی قلم [illegible]
[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

بیاور سیب زیر زمین را پوست کرده بکرات شد بریز در حجره
سد انگور شراب اب بالای سیب بریز بعد رکه از روز
بلکه زرد با [illegible] بر هم زند چند روز ربعه بر دولت اورد شورد
تا [illegible] جمیع دولت ۵ درا [illegible] باشد بر درد باز [illegible] در حجره [illegible]
با حب [illegible] زیاد ترم [illegible] پر دل اوزره [illegible]

هر کس این تعویذ را با خود دارد دایم معوار
که با زن خود صحبت دارد مانند لعق

۱۱۱۸ ۱۱۱۶ ۱۱۱۴ ۱۱۱۹ ۱۱۱۹۹ ۱۱۹۹

نوع دیگر هر کس این عزیمت را در کمر خود ببندد اگر با بر ده زن
صحبت کند مانده نشود

۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱

آب ترب با پیه بارتنگ [illegible] را با الله بار جو کشته تخم ۵ مثقال
سم سابت داخل کند یک مثقال قمر داخل کند میان کاسه [illegible]
دیس قو قانی دهر ببر در او آرد سلایه کند میان با دطه ریرد شیشه
بالای او زرد زرد بالا ببر ما شیشه آب تخم ببه از زیر بشن بر بندد با آب
شیشه را از سرش بر دارد و خورده سم سابت با قمر الطعم رو شیشه

کنه نام است

قاعده سم سابت که این کار خورده است
۵ مثقال سم ۵ مثقال سلایه کند سابت
در کاسه کند در میان بکنم [illegible]

بقار براده روح براده زر با بقار در میان تا به بلند بلند آرد
۴ مثقال ۱ مثقال
بر سر آتش بر هم زند مثل بود آن قهوه تا با زنق مثل شکفت [illegible]
بر دارد و بیاورد کاسه نقف بقار و براده را بر برد در [illegible] ذهب دیگر
بیاورد سم نقد یک پارچه بلند آرد در میان کاسه [illegible]
۱۰ مثقال
براده و بقار را بریز بالای ۳ آسمان کاسه را سم و [illegible] دارد
و کاسه دیگر را بالای آن گذارد و بشدد و وصل کند چهار [illegible]
ریخته زیر کاسه از بالا هم بقدر مثله کاسه ها را بپوشاند [illegible]
صبح بر دارد اگر مثل [illegible] سم است شده است و بسته است [illegible]
و براده [illegible] را با هم صلایه کند و اگر هم سم آتش [illegible]
و در کاسه ممزوج با هم شده است عجب [illegible] بار صلایه کند
بیاورد سنگ لاجورد ۱ مثقال نقره یک مثقال طلو [illegible]
۲ مثقال
لاجورد را با نقره در به کرده [illegible] مثقال طلو ها را هم بالای [illegible]
از زیر آن با لاجورد گذارد و [illegible] شیشه بر [illegible]
۳

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال وجوب جفر از این دایره در جمیع مطالب

گویند استخراج نموده و در نزلیت در این که حضرت امیرالمؤمنین ع

پنهان نموده و جمیع اسرار و حروف در این دایره مندرج است

الجمله عامل و کامل و صاحب وقوف و ارادۀ تمام می‌تواند یافت

و مجموع این حروف ۱۰۵ عدد است و طریقه این است که چون

خواهم که مستحصله حاصل کنیم پس نظره که به دایره الجد التعلیق دارد

گرفته شده تمام و عدد از نوشته استنطاق کنند و جمیع حاصل در سطر

سطر که از دایره نظر انداخته تمام استنطاق تمام و درست

وسط وسط گوارد و این جمیع حروف در دایره ... بر داشته

... گواکب بر حروف قسمت ... که مستحصله است و از

حصر و منوچ بنده که به مدعا حاصل است دایره بر ابر است